

چرا مسیحیان مریض می‌شوند و چگونه می‌توانند شفا یابند؟

نوشته: گوردن لیندسی
ترجمه: سارو خاچیکی

- فصل اول: مرض دشمن تندرستی و کامیابی است..... ۱
- فصل دوم: آیا مسیحیان باید مریض بشوند؟ ۳
- فصل سوم: چرا مسیحیان مریض می‌شوند؟ ۶
- فصل چهارم: تمییز دادن بدن مسیح ۹
- فصل پنجم: بدن مسیح فدای تمام بدن ایمانداران شد. ۱۱
- فصل ششم: آیا عضو بدن او هستید؟ ۱۳
- فصل هفتم: گناه در بدن ۱۵
- فصل هشتم: مرض به عنوان تأدیب ۱۷
- فصل نهم: مرض به عنوان تنبیه ۲۱
- فصل دهم: شیطان در هوس داشتن بدن ۲۳
- فصل یازدهم: به شایستگی خوردن ۲۵
- فصل دوازدهم: مراقبت از بدن: استراحت..... ۲۸
- فصل سیزدهم: بدن، هیکل خداوند است ۳۰
- فصل چهاردهم: اعضای یک تن ۳۲
- درک موقعیت اعضای بدن
 - تشخیص بدن کامل مسیح
- فصل پانزدهم: خاری در جسم پولس ۳۶
- فصل شانزدهم: مسیح سر است ۳۸
- اعتماد به خداوند

فصل هفدهم: دعا و روزه ۴۰

- نقش دارو و پزشک
- تشخیص بدن مسیح

فصل اول: مرض دشمن تندرستی و کامیابی است

آیا شما هم جزو آن گروه از مسیحیان هستید که ایمان دارند عیسای مسیح شفادهنده آنهاست ولی با این وجود نمی‌توانند از امراض خود رستگار شوند؟ اگر چنین است این کتاب برای شما نوشته شده است. گرچه تا به حال کتاب‌های بی‌شماری در زمینه شفا به رشته تحریر درآمده ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم، این تنها کتابی است که تماماً به منظور جواب دادن به این پرسش نگارش یافته که «چرا مسیحیان بیمار می‌شوند و علاج آن چیست؟» نامه‌های بی‌شماری به دفتر کار نگارنده می‌رسد. اکثر این نامه‌ها حاکی از سرگذشت غم‌انگیز نویسندگان آنهاست که زندگی‌شان در اثر عدم سلامتی کامل بدن و یا غمی جانکاه، تیره و تار شده است. اغلب آنها سال‌های سال از امراض رنج برده‌اند. برخی از بیماری عزیزان خود که در سال‌های جوانی علی‌رغم خرج کلان و پیشرفته‌ترین فنون درمانی زمینگیر شده‌اند رنج می‌برند.

در مواردی دیگر، مرض و بدبختی چنان یکی پس از دیگری دامنگیر آنها شده که امیدی برای این مردم بیچاره باقی نگذاشته است. آیا آنها دعا کرده‌اند؟ بله ولی چه فایده، دعا‌های آنها بی‌جواب مانده است. آنها به رهایی از این وضع امید داشتند ولی این ایمان و امید آنها به نتیجه کار، بیشتر از نوامیدی برخوردار بوده تا اطمینان. آنها کورمال کورمال دنبال راه حلی برای مشکل خود می‌گشته‌اند. در چنین روزهایی که هزاران هزار نفر به طرز عالی شفا پیدا می‌کنند، چرا باید کسانی باشند که نتوانند از درد خود آزاد شوند؟ سلامت بدن نعمت گرانبهایی است، در حالی که مرض و بیماری زندگی را تباه می‌کنند. چرا این مردم نمی‌توانند شفا پیدا کنند؟ آنها که دعا کرده‌اند و از دیگران هم خواسته‌اند برایشان دعا کنند، با وجود این هنوز مریض هستند. دلیلش چیست؟

از آنجا که جواب این پرسش با مرگ و زندگی خیلی‌ها بستگی پیدا می‌کند، لازم می‌بینم در این مورد بی‌پرده صحبت کنم. «وقتی مردم دعا می‌کنند و جوابی نمی‌گیرند، آیا به نظر شما اشتباه بزرگی در کار نیست؟» کتاب مقدس به وضوح نشان می‌دهد که خدا لذت می‌برد به دعای قوم خود پاسخ دهد. اراده خدا به این صورت آشکار شده که فرزندان او چه از لحاظ روحانی و چه بدنی باید زندگی پیروزی داشته باشند. یوحنا رسول که بدون شک اراده خدا را می‌دانست، در آخرین رساله خود می‌نویسد: «ای حبيب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی چنانکه جان تو کامیاب است.» (رساله سوم یوحنا آیه ۲)

مزمور ۹۱ که به رغم بیشتر مسیحیان یکی از بزرگترین فصل‌های کتاب مقدس است، روح پیروزی و موفقیت را در فرزند وقف شده خدا امری کاملاً طبیعی می‌داند و این روح بر خلاف روح نوامیدی و شکست است. وعده‌های بی‌شماری که عیسای مسیح به شاگردانش داد، همه گویای این واقعیت است که اجابت دعا جزو لاینفک زندگی تمام مسیحیان باید باشد. مسیح فرمود: «سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بگوئید که برای شما باز کرده خواهد شد.» (متی ۷: ۷) و باز فرمود: «آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.» (مرقس ۱۱: ۲۴) در این خصوص آیات بی‌شماری در عهد جدید وجود دارد. پس چرا بسیاری از کسانی که ادعا می‌کنند ایماندار هستند، قادر نیستند جوابی برای دعا‌هایشان بیابند؟

آیا دلیلش این نیست که آنها زندگی خود را بر کلام خدا قرار نداده‌اند؟ آیا راه زندگی آنها با اراده و نقشه‌های خدا هماهنگ بوده است؟ آیا امکان دارد به علت عدم اطلاع از قوانین خدا در مورد تندرستی و کامیابی ایمانداران، آنها هدف مقاصد پلید شیطان واقع شده باشند؟ جواب مشکل آنها چیست؟ راه حل دائمی را کجا می‌توان یافت؟ جواب ساده است، آنقدر ساده که اغلب به آن توجهی نمی‌شود. جوابش چیست؟ جواب این مشکل این است که شخص اراده خدا را برای زندگی خودش بفهمد و راضی باشد در آن اراده بماند. به محض اینکه انسانی این روش را برای خود انتخاب کرد، قدرت‌های آسمان و زمین به یاری او می‌شتابند و دوست او می‌شوند. او به زودی در می‌یابد که تمام اتفاقات به جای اینکه به ضرر او باشند به نفع او هستند. چون خدای ما قادر است «به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند همه چیزها (را) برای خیریت ایشان.» به کار گیرد (رومان ۸: ۲۸).

این شخص درمی‌یابد و شاید هم تعجب می‌کند که چطور تمام مشکلات و مسایل غیرقابل حل زندگی او که امیدی

برای یافتن راه حلی برای آنها نداشت، حالا خود به خود یکی پس از دیگری از بین می‌روند. چطور ممکن است چنین چیزی شود؟ خدایی که آسمان بی‌انتها زیر نظر اوست و طوری ترتیب می‌دهد که هر ستاره‌ای مسیر مشخص خود را طی کند، همان خدا بر پیشامدهای زندگی ناظر و حاکم است و قادر است کاری کند که همه این پیشامدها مطیع اراده او شوند. بزرگترین راز زندگی چیست؟ آیا این نیست که آفریدگار ما برای هر بشری که به دنیا می‌آید نقشه‌ای دارد؟ خدا، انسان را به شکل خود آفرید، پس باید حتماً برای او نقشه‌عالی و شریفی داشته باشد. حیف است که خیلی‌ها از این نقشه خدا بی‌خبرند و کوشش می‌کنند زندگی خود را با نقشه‌ای که خود کشیده‌اند تطبیق دهند.

چه مصیبتی است که انسان این چنین خارج از اراده خدا زندگی کند. چقدر تأسفانگیز است که انسان در آخر عمر بگوید «از زندگی‌ام هیچی نفهمیدم!» خدای مهربان و رحیم به قدری در فکر خوشبختی بشر هست که همیشه بر آن است سرنوشت بد او را تغییر دهد. از طریق مرض و غم، شکست و نوامیدی و یأس که در اثر انتخاب بلهوسانه خود انسان به وجود آمده، خدا همیشه بر آن است انسان را از راه‌هایش برگرداند و او را متوجه راه‌های خدا سازد. ای کاش انسان این را بفهمد! و بداند که وقتی انسان ناامید می‌شود آن‌گاه خدا به ملاقات او می‌شتابد. چرا مسیحیان با مصیبت‌هایی رو به رو می‌شوند؟ حقیقت این است که درد و غم برای خیلی‌ها وسیله‌ای بود تا آنها را به اطاعت کامل از خدا وا دارد. سراینده مزامیر می‌گوید: «قبل از آن که مصیبت را ببینم من گمراه شدم، لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم.» (مزمور ۱۱۹: ۶۷) نمونه‌های زیادی از این مشیت الهی برای زندگی انسان در کتاب مقدس وجود دارد.

منسی پادشاه، که گناهان و کارهای قبیحش باعث شد او بدنام‌ترین پادشاه یهودا بشود ولی در مصیبت خود دست التماس به سوی خداوند دراز کرد و از گناهانش توبه نمود. سرانجام او دوباره به تخت سلطنت نشست. داستان یعقوب نمونه تاریخی است از رفتار خدا با خدمتگزاری تن‌پرور و مغرور. یونس نمونه دیگر است. او نبی بی‌خردی بود که می‌پنداشت می‌توان از دست خداوند فرار کرد، اما در آن وضعیت ناخوشایند بود که او به یاد آورد باید نذرهای خود را به خدا وفا کند. چقدر بهتر است که قبل از خوردن چوب تنبیه خداوند، اراده او را برای خود دریابیم! آیا برای قوم خدا رهایی وجود دارد؟ پاسخ «بلی» است. گرچه ممکن است خداوند اجازه دهد مرض و مصیبت‌های دیگر دامنگیر مسیحیان شود تا توجه آنها را از قدرت جسم برکند و به سوی قدرت خدا معطوف دارد، با این حال وقتی آنها اراده خود را به خداوند تسلیم می‌کنند، خداوند خوشحال می‌شود که آنها را شفا دهد، کامیاب سازد و با پیمان‌ها پر، افشرد و جنبانیده و لبریز برکات خود را به آنها بدهد.

برخی به غلط فکر می‌کنند که خدا از اینکه اجازه می‌دهد فرزندان مطیع او از مرض درد بکشند و رنج ببرند حتماً حکمتی در این کار دارد. حقیقت این است که خدا قومی بدبخت و فلک زده نمی‌خواهد ولی برای اینکه به آنها کمک کند، ابتدا باید آنها را با اراده خویش آشنا سازد، همین و بس. فکر می‌کنم بزرگترین و عمومی‌ترین مشکلی که دامنگیر مسیحیان می‌شود، مسأله مرض است. تعداد قابل ملاحظه ایمان‌دارانی که هنوز محتاج شفا هستند نمایشگر این واقعیت است. برای اینکه پاسخ این پرسش را بیابیم که چرا فرزندان خدا مریض هستند و بتوانیم راه درمان آنها را پیدا کنیم، لازم است اول این سؤال را بکنیم که «آیا مسیحیان باید مریض بشوند؟»

فصل دوم: آیا مسیحیان باید مریض بشوند؟

آیا این اراده خداست که فرزندان مریض شوند؟ آیا خدا از رنجی که آنها از مرض جانکاه می‌برند جلال می‌یابد؟ آیا حکمتی مافوق فهم انسان در این کار وجود دارد که خدا بخواهد فرزند با وفای خود را به مرض وحشتناکی مبتلا سازد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌های مهم بهتر است به نظرات مختلف مردم توجه نکنیم و نه به تجربیات شخصی خودمان نگاه کنیم که آنها هم با یکدیگر فرق دارند، در این مورد باید راه درست را انتخاب کنیم؛ یعنی ببینیم کتاب مقدس چه می‌گوید. بگذار خدا راستگو باشد ولو اینکه باعث شود تمام مردم دروغگو شوند. ایمان درست فقط می‌تواند بر پایه مکاشفه‌ای قرار گیرد که در کلام خدا به ما داده شده است. چیزی که کتاب مقدس بگوید باید برهان قاطعی برای این موضوع باشد. «ای خداوند کلام تو تا ابدالابد در آسمان‌ها پایدار است» (مزمور ۱۱۹: ۸۹).

کتاب مقدس درباره تندرستی فرزندان خدا برای ما شکی باقی نگذاشته است. وعده‌های آن درباره شفا واضح و روشن است. در این وعده‌ها ما خواست خدا را در مورد این موضوع مشاهده می‌کنیم. پولس رسول می‌گوید اتفاقاتی که در کتاب مقدس از آنها صحبت می‌کند برای تربیت ماست: «همه این اتفاقات به عنوان نمونه‌ای بر سر آنان آمد و برای تربیت ما به عنوان عبرت نوشته شد، زیرا ما در زمان‌های آخر زندگی می‌کنیم.» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۱ - مژده برای عصر جدید) این آیه از اهمیت خاصی برخوردار است، چون جزو متنی است که در آن دلیل بزرگی برای بیمار بودن این همه مسیحی ارائه شده ولی قبل از اینکه به بررسی این سخنان مهم پولس بپردازیم، به خروج ۱۵: ۲۶ مراجعه کنیم تا ببینیم خدا درباره مرض و رابطه آن با قوم نجات یافته خود چه می‌گوید:

«... و در آنجا فریضه‌ای و شریعتی برای ایشان قرار داد و در آنجا ایشان را امتحان کرد و گفت هر آینه اگر قول یهوه خدای خود را بشنوی و آن چه را در نظر او راست است بجا آوری و احکام او را بشنوی و تمامی فرایض او را نگاه داری همانا هیچ یک از همه مرض‌هایی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه شفا دهنده تو هستم.» (خروج ۱۵: ۲۵ و ۲۶) خوب به آیات بالا توجه کنید. اگر آن را بدون توجه به آیات دیگر در نظر بگیریم عملاً پاسخی برای «آیا مسیحیان باید مریض بشوند؟» می‌یابیم. به نکات زیر توجه فرمایید:

۱- خروج ۱۵: ۲۶ وعده شفایی است که بعد از اینکه قوم اسرائیل از دریای سرخ عبور کرد خداوند به ایشان داد. خونی که آنها بر چهار چوب درهای خانه‌شان مالیدند نشان‌دهنده این مطلب بود که وقتی خون ریخته شود، فرشته مرگ صدمه‌ای نخواهد زد. همه آن شب قوم اسرائیل از مصر بیرون آمدند و از دریای سرخ گذشتند. فرعون و لشکرش که قوم اسرائیل را تعقیب می‌کردند در داخل دریا غرق شدند. آن شب، شب رستگاری قوم اسرائیل بود! حالا به اتفاق بعدی توجه کنید. بنی اسرائیل به صحرای ماره رسیدند. ماره آب تلخی داشت. خدا آب ماره را شفا داده وعده عالی به آنها داد، نه فقط وعده شفا بلکه وعده آزادی کامل از مرض.

۲- این وعده در نتیجه دعای موسی به قوم داده شد. او نزد خداوند استغاثه کرد و خداوند «درختی» به او نشان داد و او آن را داخل آب انداخت و آب شیرین شد. درخت معمولاً به عنوان سمبل صلیب شناخته شده، پس بین شفا ی الهی و کفاره صلیب همبستگی وجود دارد.

۳- وعده شفا چیزی جدا از لطف خدایی نبود. «بلکه برای قوم خدا به صورت آیین مقدسی درآمد.» در آنجا فریضه‌ای و شریعتی برای ایشان قرار داد.

۴- گذشته از این، خداوند یکی از اسامی نجات‌بخش خود را آشکار ساخت: «یهوه رفه»، «من یهوه شفا دهنده تو هستم.» باز هم می‌بینیم که شفا با نجات همبستگی پیدا می‌کنند.

۵- جالب‌ترین موضوع درباره این وعده این بود که اگر قوم اسرائیل سخنان خداوند را می‌شنیدند و فرایض را اطاعت می‌کردند، خداوند نمی‌گذاشت هیچ یک از امراضی که بر مصریان آمده بود بر اسرائیلی‌ها بیاید. پس خدا وعده‌های بزرگتر از شفا به آنها داده بود؛ یعنی مصونیت از مرض ولی توجه داشته باشید که وعده مستلزم شرطی بود.

این وعده مخصوص کسانی بود که با کوشش بسیار به صدای خداوند گوش می‌دادند و فرمان و فرایض او را اطاعت می‌کردند.

وعده خروج ۱۵: ۲۶ معنی کاملاً واضح و روشنی دارد. با این حال برخی آن را نمی‌پذیرند. آنها می‌گویند این وعده به قوم اسرائیل داده شد، پس به درد امروز نمی‌خورد. چه عقیده غریبی! چقدر مضحک است که آدم وقتی عهد عتیق را تفسیر می‌کند وعده‌های برکت آن را انکار کند ولی لعنت‌های آن را بپذیرد! در «ماره»، شفا جزو برکات خدا تلقی می‌شود ولی در فصل ۲۸ تثئیه می‌خوانیم که مرض، لعنتی است. کسانی که معتقدند بیماری هم برکت خداست باید این فصل را دقیق‌تر بخوانند. توجه کنید که در این فصل خدا فهرست بلند بالایی از بیماری‌ها می‌دهد که به سراغ اسرائیل می‌آید اگر اسرائیل خدا را اطاعت نکند. برای اینکه کسی معنی این وعده را که در بالا ذکر شد اشتباه نفهمد، خداوند آن را در خروج ۲۳: ۲۵ تکرار می‌کند. اگر این وعده اینقدر مهم نبود خدا آن را تکرار نمی‌کرد:

«و یهوه خدای خود را عبادت (خدمت) نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد.» توجه داشته باشید که این فقط وعده شفای الهی نیست، بلکه شامل بر طرف ساختن لعنت بیماری از میان قوم خدا هم هست. غذایی که آنها می‌خوردند و آبی که می‌نوشیدند برکت پیدا می‌کرد و بدن‌هایشان نیز سالم و قوی می‌شد تا خدا را جلال دهند ولی باز شرطی برای این وعده وجود داشت - این وعده برای کسانی بود که خداوند را خدمت می‌کردند. کتاب تثئیه، خلاصه‌ای است از قوانین خدا. آیا وعده مصونیت از مرض در آنجا هم تکرار شده؟ بله. برای سومین بار این وعده تکرار می‌شود «ریسمان سه لا به زوری گسیخته نمی‌شود.» و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد و هیچ کدام از مرض‌های بد مصر را که می‌دانی بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد، (تثئیه ۷: ۱۵).

در اینجا مطالب قابل توجهی هست. اول اینکه خدا وعده می‌دهد نه فقط بعضی امراض را بلکه هر بیماری را درو کند. دوم اینکه در اینجا مرض، چیزی بد خوانده شده و همین، عقیده بعضی‌ها را رد می‌کند که معتقدند مرض «نشانه محبت» خداوند است که بر فرزندان مطیع خود می‌آورد تا آنها را برکت دهد. در ضمن توجه داشته باشید که این وعده به آن شرط داده شد که قوم خدا قومی مقدس، جدا شده و منتخب باشند. «زیرا که تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمع قوم‌هایی که بر روی زمین هستند قوم مخصوصی برای خود او باشی ... پس بدان که یهوه خدای تو، اوست خدا. خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می‌دارند و اوامر او را بجا آوردند تا هزار پشت نگاه می‌دارد» (تثئیه ۷: ۶ و ۹). باز هم می‌بینیم که همراه با وعده چندین شرط واضح وجود دارد.

آیا این وعده جنبه عملی هم داشت؟ آیا بنی‌اسرائیل از برکات آن برخوردار شدند؟ تا آنجا که از خداوند اطاعت می‌کردند از برکاتش هم برخوردار می‌شدند. سراینده مزامیر می‌گوید در حین سفر صحرایی قوم اسرائیل «در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.» (مزمور ۱۰۵: ۳۷) ولی در عهد جدید چطور؟ آیا در آنجا همچنین وعده‌هایی هست؟ به جرأت می‌گویم که کوچکترین اثری از بیماری در بین رسولان یا در مسیح دیده نشده است. می‌دانیم که وقتی پولس در لستره سنگسار شد و شاگردان دور ایستاده و فکر کردند دارد می‌میرد، او بلند شد و مجدداً به موعظه پرداخت! بدون شک رومیان ۸: ۱۱ شرحی است که پولس درباره این راز بیان می‌کند: «و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.»

همین پولس رسول وقتی درباره بدن و همچنین نفس و روح صحبت می‌کند که تا آمدن خداوند بی‌لکه باقی می‌ماند، اراده خدا را آشکار می‌سازد: «اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداند و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسای مسیح» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳). در کتاب مقدس آیات بی‌شماری هست که نشان می‌دهد اراده خدا برای ایمانداران این است که بدنی سالم داشته باشند ولی شاید جالب‌ترین اینها آیه‌ای است که قبلاً هم از یوحنا رسول نقل قول کردیم: «ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی چنانکه جان تو کامیاب است.» (سوم یوحنا ۲) در اینجا یوحنا آرزوی قلبی خود را برای غایوس بیان می‌کند که قبل از هر چیز آرزو می‌کند کامیاب و تندرست باشد ولی باز در اینجا هم برکت مشروط است. شرط برخورداری از

کامیابی و تندرستی آن است که نخست کامیابی جان برقرار باشد. اگر جان کامیاب نباشد، تندرستی بدن هم کامیاب نخواهد شد. بر اساس کتاب مقدس، تندرستی و کامیابی مسیحیان بستگی مستقیم با کامیابی جان یا روح دارد. این است آنچه درباره شفا در کتاب مقدس می‌خوانیم. چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، به صراحت با این تعلیم رو به رو می‌شویم که فرزندان خدا نه فقط بر مرض، بلکه از مرض هم باید آزادی داشته باشند. در عمل نیز درستی این آیه‌ها ثابت شده است. در جنبش‌های بزرگ روحانی که در سراسر دنیا به وقوع می‌پیوندد معجزات و موارد شفای بی‌شماری به چشم می‌خورد. عده زیادی از مسیحیان رمز داشتن این تندرستی را یاد گرفته‌اند. هر نوع مرض در برابر نام مقتدر عیسای مسیح خداوند نابود می‌شود.

دنیا متوجه شده که اتفاقاتی در آن می‌افتد. گروه‌های ده هزار، بیست و پنج هزار و حتی هفتاد و پنج هزار نفری که در جلسات بشارتی گرد می‌آیند حتماً هدفی دارند. یکی از چشمگیرترین رویدادهای دنیا، اجتماع مردم در کشورهای غیرمسیحی برای یافتن شفاست. بسیاری از کسانی که برای نخستین بار به جلسات بشارتی می‌آیند، از این رستگاری عظیم برخوردار می‌شوند. این رویدادها، به طور بی‌سابقه‌ای گروه‌های عظیمی از مردم را به هیجان آورده‌اند. با این حال، باز مسأله‌ای که فکر بسیاری را ناراحت کرده است. بدون استثنأ در هر کلیسایی عده‌ای از مسیحیان خوب هستند که نمی‌توانند شفا پیدا کنند. برای برخی از اینها بارها و بارها دعا شده ولی بهبودی در وضع آنها حاصل نشده است. چرا؟ چرا وقتی یک گناهکار دعا می‌کند که «خداوند بر من گناهکار رحم فرما» اغلب در اثر یک معجزه آنی نجات و شفا می‌یابد ولی برخی مسیحیان که مرتب در طی سال‌ها در جلسات کلیساها حاضر بوده‌اند نمی‌توانند شفا کنند؟ این موضوع به شکل کلافی سردرگم در آمده است.

مسأله‌ای است که مرتب مطرح می‌شود. سؤالی است که فرزندان خداوند با بی‌تابی منتظرند جوابی برایش پیدا کنند. گرچه ممکن است برای بعضی‌ها عجیب باشد ولی باید دانست که کتاب مقدس جواب کامل این سؤال را دارد. کلام خدا دلیل قاطع مریض بودن فرزندان خدا را به ما می‌گوید. اشکال کار ما این است که به جای اینکه کتاب مقدس را به دقت مطالعه کنیم، جواب در جای دیگری جستجو کنیم. به همین دلیل تا حالا نتوانسته‌ایم جواب را بیابیم. بنابراین مسأله بیماری ایمانداران بدون اینکه راه حل قانع‌کننده‌ای برایش پیدا شده باشد، به همان صورت مانده است. این کتاب به همین منظور نوشته شده است تا تمام مسیحیانی که مریض هستند بتوانند علت بیماری خود را بفهمند و بدانند چگونه می‌توانند این علت را برطرف کنند.

فصل سوم: چرا مسیحیان مریض می‌شوند؟

حالا به بررسی این سؤال مهم می‌پردازیم که «چرا مسیحیان مریض می‌شوند؟» همانطور که در فصل ۲۸ تنبیه ملاحظه شد، برکت نیست بلکه لعنت است و باز دیدیم که اراده خدا این است که مسیحیان سالم و تندرست باشند. پس چرا بعضی از آنها مریض‌اند؟ درست است که خدا ممکن است به وسیله یک بیماری جلال پیدا کند، ولی این صورتی است که بیمار خوب شود. عیسای مسیح فرمود مرض ایلعازر برای جلال خداست ولی خدا وقتی جلال یافت که ایلعازر زنده شد. وقتی ایلعازر مرد، همه غمگین و عزادار شدند. مریم و مرتا با لحن اعتراض آمیزی به مسیح گفتند؟ «ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی برادر من نمی‌مرد» (یوحنا ۱۱: ۲۱ و ۳۲). فقط موقعی آن گروه عظیم به خداوند ایمان آوردند که ایلعازر از مرگ زنده شد.

مرض، برکت نیست، بلکه لعنت است. دست شیطان در کار است. مرض، نفرت‌انگیز و خانمان برانداز است. چه چیزی بیشتر از سرطان جانسوز می‌تواند نفرت‌انگیزتر باشد که جان آدم را می‌خورد و از بین می‌برد؟ مرض، اغلب باعث می‌شود مردم قطع امید کنند، خیلی‌ها هم به کلی عقلشان را از دست می‌دهند. گرچه این مورد عمومیت ندارد ولی مواردی مشاهده شده که اشخاصی که بیماری مزمنی داشته‌اند کم کم به خودبینی و زودرنجی گرایش پیدا کرده‌اند، که این حالت‌ها، بر خلاف عقیده برخی، نمی‌تواند حالت‌های روحانی باشد. مرض هیچگاه باعث حرمت انسان نبوده است. مرض ممکن است مادری را از نوزادش که نیاز مبرمی به توجه و مراقبت او دارد، بگیرد. کی می‌تواند ناله‌های جانگداز بچه‌های خردسالی را که پدر و مادر خود را در اثر بیماری از دست داده‌اند بشنود و نگوید که مرض یک لعنت است؟

پس علت مرض در بین مسیحیان چیست؟ ما کاری با منشأ مرض نداریم چون برای ما واضح است که منشأ آن خود شیطان است. شیطان بود که ایوب را با دمل‌های دردناک مبتلا ساخت (ایوب ۲: ۷). شیطان بود که آن دختر ابراهیم را با مرض بسته بود ولی مسیح در روز سبت او را آزاد کرد (لوقا ۱۳: ۱۶) و باز هم شیطان بود که قوم خدا را ذلیل کرده بود و مسیح به شفای آنها پرداخت (اعمال رسولان ۱۰: ۳۸). اگر مرض، لعنتی است از شیطان پس چرا مسیحیان هم مریض هستند؟ چرا باید آنها هم به این لعنت دچار شوند؟ حتما باید علتی در کار باشد، چون کتاب مقدس می‌فرماید، «لعنت بی‌سبب نمی‌آید» (امثال ۲۶: ۲). تا حالا دلایل زیادی برای وجود مرض در بین مسیحیان ارائه شده ولی دلیل اصلی همیشه فراموش شده است. در برخی موارد دلایل ارائه شده با کتاب مقدس مغایر بوده‌اند. مثلاً اینکه مسیحیان اغلب برای جلال خداست که مبتلا به امراض می‌شوند و یا اینکه مرض یک چیز طبیعی است پس نباید از بروز آن تعجب کرد.

کسانی که به این نوع دلایل معتقدند، هنگام مرض به جستجوی حاذق‌ترین پزشکان و جراحانی که دسترسی داشته باشند می‌پردازند و بعد که پیدا کردند دعا می‌کنند تا داروی مناسب را تجویز کند یا چاقوی جراحی را با مهارت کامل به کار گیرد. دسته دیگری از مردم هم هستند که فکر می‌کنند حکمتی در مرض آنها نهفته است که هیچ کس نمی‌تواند از علت آن سر در بیاورد. نظراتی که در این مورد ارائه شده به قدری زیاد است که مشکل توان آنها بر شمردن و به همین دلیل است که تا به حال هیچ توجهی به جواب کتاب مقدس در خصوص این مسأله نشده است. حالا برای یافتن جواب این سؤال مهم به کلام خدا توجه کنیم. ما می‌خواهیم جواب صریحی بیابیم که به ما بگوید چرا مسیحیان مریض هستند و چطور می‌توانند خوب شوند. آیا چنین جوابی در کتاب مقدس هست؟ یا اینکه وقتی خدا داشت کلام خود را برای بشر آماده می‌کرد این موضوع مهم را ندیده گرفت؟

به شما اطمینان می‌دهیم که در مورد این نیاز و هر نیاز دیگری که ایمانداران داشته باشند، نه فقط خدا تدارک وسیعی دیده بلکه اراده خود را در این خصوص کاملاً آشکار ساخته است. خدا نمی‌خواهد فرزندان در شک باقی بمانند. او جواب کامل به این سؤال داده است. جوابش این است: «زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمیز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض هستند و بسیاری خوابیده‌اند» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۹ و ۳۰).

علتش همین است! این آیه‌ها به ما می‌گویند که بسیاری ضعیف هستند، بسیاری مریض هستند، بسیاری خوابیده‌اند؛ یعنی پیش از وقت مرده‌اند، چرا؟ برای اینکه بدن خداوند را تمییز نمی‌کنند. جواب کامل این مسأله که چرا مسیحیان مریض هستند در این جمله کوتاه مستتر است. همانطور که خدا واقعیت دارد، این موضوع هم حقیقت دارد که علاج این مشکل در همین جاست. در اینجا ما پی خواهیم برد که چطور ایمانداران می‌توانند برای همیشه مرض و بیماری را از زندگی خود ریشه‌کن کنند. حالا با دقت به بررسی آیه‌های بالا بپردازیم. پولس به کلیسای قرنتس می‌نویسد که بسیاری از اعضایش با ناشایستگی در عشاء ربانی شرکت می‌کنند. برای مثال، او می‌گوید، بعضی‌ها شام خداوند را فقط یک مجلس انس تلقی می‌کنند. این مسیحیان بی‌مایه هیچ احساس و شعوری نداشتند که این چیزهای مقدسی را که آنها می‌خورند نشان‌دهنده بدن و خون خداوند عیسی مسیح است! به این طور آنها با ناشایستگی خوردند و خود را محکوم به داوری کردند. آنها نتوانستند عشاء ربانی را تمییز و تشخیص دهند و در حقیقت نتوانستند تشخیص دهند که این بدن خداوند عیسی مسیح است که آنها می‌خورند. در حالی که معنی عشاء ربانی همین است. حالا کمی دقیق‌تر معنی عشاء ربانی را بشکافیم چون به این وسیله به موضوع مهم شفا و تندرستی خواهیم رسید. پیاله و نان عشاء ربانی، اشاره به بدن خداوند می‌کند که برای کفاره بسیاری در جلجتا قربانی شد و به خاطر یاد بود مرگ مسیح به عنوان کفاره‌ای برای بشر بود که شام خداوند برقرار گردید.

پولس این نکته را در قسمت آشنای (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۳ - ۲۶) تذکر می‌دهد: «زیرا من از خداوند یافتم آن چه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند نان را گرفت و شکر نموده پاره کرد و گفت: بپذیرید بخورید، این است بدن من که برای شما پاره می‌شود، این را به یادگاری من بجا آرید و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من، هرگاه این را بنوشید به یادگاری من بکنید، زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید»، اکثر مسیحیان تا اینجا را خوب می‌فهمند ولی به اهمیت آیه‌هایی که مکمل این موضوع هستند پی نمی‌برند. در همین آیه‌هاست که رمز تندرستی مسیحیان نهفته است. عجیب است که اکثر ما تا حال از این غافل بوده‌ایم. ببینیم این آیه‌ها چیست:

«پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا ما که بسیاریم یک نان و یک تن می‌باشیم چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم»، موضوع همین جاست! شرکت در شام خداوند یک سمبل ظاهری است از کار عجیب و عالی خدا. این کلمات به ما می‌گویند که وقتی در خوردن نان شرکت می‌کنیم، ما اعضای بدن مسیح می‌شویم؛ یعنی ما که اعضای کلیسا هستیم، اعضای بدن او هم می‌شویم! مسیح سر است و ما اعضا هستیم. پولس تمام فصل ۱۲ اول قرن‌تین را به شرح این حقیقت مهم اختصاص داده است. می‌گوید: «اما شما بدن مسیح هستید و فردا اعضای آن می‌باشید» (اول قرن‌تین ۱۲: ۲۷). همچنین در (اول قرن‌تین ۱۲: ۱۲ - ۱۴) شرح بیشتری درباره عضو بدن مسیح شدن می‌دهد:

«زیرا چنانکه بدن یکی است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است، یک تن می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد، زیرا که جمیع ما به یک روح در بدن تعمید یافتیم، خواه یهود یونانی، خواه غلام آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم، زیرا بدن یک عضو نیست، بلکه بسیار است.» در اینجا هیچ تعلیم جدیدی نیست. مسیح درباره این موضوع، در فصل ۶ انجیل یوحنا، یک موعظه کامل کرد. گرچه کلیساهای بشارت‌دهنده این حقیقت را قبول دارند، با این حال معنی وسیع آن از میان رفته است و چون این معنی از بین رفته یا فراموش شده، خیلی از ایمانداران مریض هستند. درک این واقعیت که با شرکت در بدن مسیح ما اعضای بدن او می‌شویم به ما نگرش جدید به موضوع تندرستی مسیحیان می‌دهد.

بدن ما از آن ما نیست! ما عضو بدن مسیح هستیم و از دستور او پیروی می‌کنیم. همانطور که یک انسان برای حفاظت از بدن خود باید اطلاعاتی درباره آن داشته باشد، همانگونه هم ما که اعضای بدن مسیح هستیم باید اطلاعاتی درباره آن بدن و قوانین آن داشته باشیم، که آن صورت از سلامتی برخوردار خواهیم بود. در واقع کل موضوع مرض و تندرستی در کلیسا دور همین واقعیت می‌چرخد. تندرستی و کامیابی ما در همین حقیقت بزرگ نهفته است. بیایید اهمیت آن را درک کنیم. مسیحیان به این دلیل ضعیف و مریض هستند که بدن خداوند را تشخیص نمی‌دهند. بر اساس همین واقعیت، موضوع مریض بودن ایمانداران به دلایل اسرارآمیز که در اراده خداست و یا موضوع مریض بودن ایمانداران برای جلال خدا، کاملاً بی‌اساس هستند. مسیحیان عضو بدن مسیح هستند و پولس به همین اعضاست که می‌گوید:

«روح و نفس و بدن شما تماماً بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسیای مسیح» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳).
در فصل بعد معنی تشخیص دادن بدن خداوند را شرح خواهیم داد و رابطه آن را با تندرستی بیان خواهیم کرد.

فصل چهارم: تمییز دادن بدن مسیح

«عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند نان را گرفت و شکر نموده پاره کرد و گفت: بگیریذ بخورید، این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من بجا آرید و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من، هرگاه این را بنوشید به یادگاری من بکنید، زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید موت خداوند را ظاهر می‌نماید تا هنگامی که ... زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند» (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۳ - ۲۶ و ۲۹ و ۳۰).

حالا به بررسی مفهوم این کلام پولس در اول قرن‌تین ۱۱: ۲۹ - ۳۹ می‌پردازیم. منظور از تمییز دادن بدن خداوند چیست؟ همانطوری که هر مسیحی می‌داند، پیاله عشاء ربانی نشانه‌ای از خون مسیح که برای بسیاری جهت بخشش گناهانشان ریخته شد. برای ایماندارانی که در عشاء ربانی شرکت می‌کنند ضروری است که مفهوم پیاله عشاء ربانی را بدانند. پولس رسول مقررات خاصی برای شرکت در عشاء ربانی وضع نمود. در اول قرن‌تین ۱۰: ۲۰ و ۲۱ می‌گوید مسیحیان باید زندگی متمایز از زندگی دیگران داشته باشند و اینکه مسیحیان نمی‌توانند هم در میز خداوند شرکت کننده و هم در میز شیاطین. عشاء ربانی را باید با کمال احترام و حرمت مقدس انجام داد (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۰ - ۲۲). به سخنی دیگر، کسانی که در پیاله عشاء ربانی شرکت می‌کنند باید معنی آن را بدانند و تمییز و تشخیص دهد که آن پیاله نمایانگر خون مسیح است که برای آنها ریخته شد. بدون ریخته شدن خون، آمرزش گناهان ممکن نیست. اکثر مسیحیان واقعی معنی این را می‌دانند، ولی برخی نه می‌پذیرند و نه تمییز می‌دهند که ریخته شدن خون مسیح نجات را فراهم آورده است. به همین خاطر عشاء ربانی تأثیری به حال آنها ندارد، ولی موضوع همین جا ختم نمی‌شود.

ایماندارانی که در پیاله عشاء ربانی شرکت می‌کنند، از نانی هم که پاره می‌شود می‌خورند. این نان نشانه بدن پاره شده خداوند است، زیرا خداوند فرمود: «بگیریذ، بخورید، این است بدن من که برای شما پاره می‌شود.» فرق نان پاره شده با پیاله چیست؟ متأسفانه خیلی‌ها از معنی نان عشاء ربانی بی‌اطلاعند. این بی‌اطلاعی ممکن است نتایج وخیمی در بر داشته باشد، همانطور که بی‌اطلاعی از مفهوم پیاله ممکن است منجر به عواقب وخیمی شود. زیرا پولس رسول می‌گوید کسی که بدون تمییز دادن بدن خداوند و با عدم شایستگی، بخورد و بنوشد ممکن است مریض شود حتی پیش از وقت، بمیرد. تمییز دادن بدن خداوند هنگام شرکت در عشاء ربانی چه مفهومی دارد؟ آیا معنی‌اش این نیست که وقتی با ایمان شرکت می‌کنیم، قسمت واقعی از بدن مسیح می‌شویم؟ «از آن رو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوان‌های او.» (افسسیان ۵: ۳۰) وقتی ما قسمتی از بدن مسیح می‌شویم، دیگر مرض نباید بر ما مسلط شود، به دلیل اینکه وقتی مسیح روی زمین بود، مرض بر بدن او هیچ تسلطی نداشت.

وقتی کسی به این حقیقت پی می‌برد، می‌شود گفت که او بدن خداوند را تمییز می‌دهد. گرچه اکثر افراد کلیسا معنی خون مسیح را می‌فهمند و تمییز می‌دهند و به قدرتی که برای بخشش گناهان نشان دارد، ایمان دارند، ولی بسیاری بدن مسیح را و قدرت شفای آن را تمییز نمی‌دهند. آنها تشخیص نمی‌دهند و نمی‌فهمند که هرگاه در بدن مسیح شرکت کنند و قسمتی از آن بشوند دیگر نباید دستخوش مرض بشوند، چنانکه مسیح هم نمی‌شد. این واقعیت را که کفار مسیح شامل شفای الهی می‌شود، می‌توان در آن پیمان شفا که خدا در آب‌های ماره به قوم اسرائیل داد مشاهده نمود. همانطور که دیدیم وقتی خداوند آیین شفا را به قوم داد، به عنوان نشانه این کار، به موسی فرمود: «درختی» را که به او نشان می‌دهد بردارد و داخل آب بیندازد. وقتی موسی این کار را کرد، آب شیرین شد. در زیرنویس کتاب مقدس اسکافیلد، این «درخت» به صلیب تشبیه شده است.

غلاطیان ۳: ۱۳ می‌گوید: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چون که در راه ما لعنت شد. چنانکه مکتوب است، ملعون است هر که بر دار آویخته شود.» حتما خداوند منظوری داشت که این چنین، صلیب را با اعطای پیمان شفا به اسرائیل و نیز با آشکار ساختن معنی اسم خود به آنها، مربوط ساخت: «یهوه رفه، من یهوه شفا دهنده تو هستم.» منظور خداوند این بود که شفای الهی در کفار مسیح وجود دارد. اشعیای نبی در فصل زیبای ۵۳ کتابش وقتی زحمات مسیح را پیشگویی می‌کند در آیه ۵ می‌گوید: «و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» به زمان فعل توجه کنید. گرچه اشعیای

۶۰۰ سال قبل از مسیح می‌زیست، با این حال حتی در آن زمان می‌توانست بگوید که کفار مسیح باعث شفای مردمی می‌شود که چند قرن قبل از مسیح بوده‌اند. اشعیا می‌دانست چه می‌گوید، او با موضوع شفای الهی غریب نبود. هنگامی که حزقیا مریض و دم مرگ بود و هیچ امید انسانی برای بهبودی او نبود، اشعیا پیام خدا را به پادشاه داد که: «یهوه خدای پدرت داوود چنین می‌گوید دعای تو را شنیدم و اشک‌های تو را دیدم، اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد. و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود...» (دوم پادشاهان ۲۰: ۵ و ۶) پطرس بر می‌گردد و به صلیب مسیح نگاه می‌کند و شفا را به صورت عملی کامل شده می‌بیند. «به ضرب‌های او شفا یافته‌اید» (اول پطرس ۲: ۲۴). همانطور که نقشه نجات برای مسیحیان تکمیل شده همانطور هم نقشه شفا برای آنها به کمال رسیده است؛ یعنی اینکه دیگر لازم نیست مسیحیان در پی شفا باشند، بلکه باید از تندرستی که در بدن مسیح است برخوردار باشند و این صورتی است که تمییز و تشخیص بدهند که اعضای بدن مسیح هستند.

اشعیا نبی باز هم بیشتر درباره شفا صحبت کرده آن را جزو عمل کفار مسیح می‌دادند. ببینیم متی در باب ۸ آیات ۱۴-۱۷ چگونه سخنان نبی را نقل می‌کند: «و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادر زن او دید که تب کرده خوابیده است. پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت، اما چون شام شد بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید تا سخنی که به زبان اشعیا نبی گفته شده بود تمام گردد که او ضعف‌های ما را گرفت و مرض‌های ما را برداشت.» آیات بالا یکی از مهم‌ترین قسمت‌های کتاب مقدس است که درباره موضوع شفا صحبت می‌کند. عیسی مادر زن پطرس را شفا داده است.

مردم کفر ناحوم که سخت تحت تأثیر این قدرت شفابخش قرار گرفته بودند، شب هنگام، گروه بزرگی از مریضان را نزد عیسی آوردند. در بین این گروه عده‌ای دیوانه بودند و بقیه دچار امراض دیگر. عیسی همه آنها را شفا داد، نه بعضی‌ها را! «تا سخنی که به زبان اشعیا نبی گفته شده بود تمام گردد که او ضعف‌های ما را گرفت و مرض‌های ما را برداشت.» مفهوم این آیه مثل روز روشن است و محال است کسی آن را طور دیگر بفهمد. البته ممکن است مردم گفتار اشعیا را طور دیگر تفسیر کنند، اما متی می‌گوید معنی‌اش این است که عیسی همه اشخاص مریض را که نزدش می‌آمدند شفا می‌داد چون قبلاً ضعف‌ها و مرض‌های آنها را برداشته بود! حالا اگر مسیح یک بار در گذشته مرض‌های ما را بر گرفته، دیگر هیچ لزومی ندارد که ما دوباره آن را به دوش بکشیم. اگر گناه دیگر نمی‌تواند بر بدن ما مسلط شود، مسلماً مرض همچنین قدرتی نباید داشته باشد. البته می‌دانیم که تا با ایمان به مسیح نگاه نکنیم، گناهی که مسیح ما را از آنها آزاد کرده بود، باز هم بر ما مسلط خواهند شد، با توجه به اینکه مسیح، بره خدا، گناه جهان را بر می‌دارد (یوحنا ۱: ۲۹)، همین واقعیت در مورد مرض هم صادق است.

خداوند امراض ما را برداشته، اما اگر بلند نشویم و این شفا را که برای ما آماده شده به خودمان اختصاص ندهیم، مرض باز هم بر ما مسلط خواهد بود. ما باید خون مسیح را تمییز دهیم که برای بخشش گناهان و شفای روح ماست و نیز بدن پاره شده مسیح را تمییز دهیم که برای شفای بدن ماست. چرا مسیحیان بیمار می‌شوند؟ چون بدن خداوند را که برای بدن آنها پاره شد تمییز نمی‌دهند. به همین دلیل وقتی در عشاء ربانی شرکت می‌کنیم، باید با ایمان این کار را بکنیم و بدانیم که در بدن خداوند شریک می‌شویم و با این کار استخوانی از استخوانش و گوشتی از گوشتش می‌شویم. نه مرض و نه گناه، هیچ کدام نباید بر بدن ما که اعضای بدن مسیح هستیم تسلط داشته باشد، چون هرگز بر بدن خود مسیح تسلطی نداشت.

فصل پنجم: بدن مسیح فدای تمام بدن ایمانداران شد.

در فصل پیش دیدیم که چطور مسیح مرض قوم خود را به دوش گرفت. پس اگر شما مسیحی هستید و هنوز مریض هستید، باید قدم به قدم جلو بروید و به دقت ببینید اشکال کارتان در چه نقطه‌ای است. شاید اشکال شما این باشد که کاملاً مطمئن نیستید اراده خداست که شما شفا پیدا کنید. گناهکاری که در شک میفتد و نمی‌داند آیا این اراده خداست که او نجات یابد یا خیر، هم چنین در تاریکی گناه می‌ماند تا مطمئن شود که اراده خداست که او نجات یابد. به همین طریق، کسانی هم که مطمئن نیستند اراده خدا این است که آنها را شفا دهد، همچنان خود را از شفا محروم می‌کنند. همانطور که تمام ایمانداران مسأله خواست مسیح در مورد نجاتشان را حل کردند و بعد ایماندار شدند، همانگونه باید این مسأله را در مورد شفا نیز حل کنند. واقعیت این است که خون مسیح برای نجات تمام انسان‌ها از گناه ریخته شد و بدن مسیح برای شفای بدن تمام ایمانداران پاره شد.

ببینیم این واقعیت بچه شکل در «مار برنجین در بیابان» که یکی از نمونه‌های مسیح است آشکار گشته است. قوم اسرائیل در سر راه خود به سرزمین موعود، در بیابان که سرگردان بودند درس‌های بسیار آموختند. با این وجود هنوز چیزهایی بود که بر آنها غلبه نکرده بودند. شکایت داشتند که چرا «من» یک باره شکمشان را سیر نمی‌کند. پس از آن که بلای مارهای سمی بر آنها عارض شد و سم این مارها عده‌ای را از پای در آورد. بنی اسرائیل از کرده خود پشیمان شده توبه کردند و از خدا چاره خواستند. موسی از جانب قوم دست به دعا افراشت و خداوند به او فرمان داد ماری از فلز برنج بسازد و بر بالای تیر چوبی بر پا دارد. هر که مار گزیده بود می‌توانست به آن «مار برنجی» نگاه کند و زنده بماند. می‌بایست نگاه کنند، اگر نگاه نمی‌کردند سم مار آنها را می‌کشت.

در این رویداد، حقیقتی بس عظیم نهفته است، که نشان می‌دهد چرا بعضی‌ها شفا نمی‌یابند. فرض کنیم یک نفر از کسانی که مار گزیده بود می‌گفت: «شفای من به دعای موسی بستگی دارد. اگر او ایمان داشته باشد من خوب می‌شوم.» آن وقت چه می‌شد؟ مریض می‌مرد و یا فرض کنیم او می‌گفت: «بله می‌دانیم که شفا برای دیگران است، ولی نه برای من. فایده‌ای هم ندارد به ماربرنجی نگاه کنم.» مطمئن باشید مطابق انتظارش هیچ کاری برایش اتفاق نمی‌فتاد و یا اگر فرضاً او می‌گفت: «کی این همه راه را می‌رود تا به ماربرنجی نگاه کند، اگر خدا بخواهد می‌تواند همین جا هم من را شفا بدهد.» مطمئن باشید او همان جا می‌مرد. لازم بود آنها به مار نگاه کنند تا بتوانند شفا یابند.

از این رویداد چه نتیجه‌ای برای مردم امروز که شفا نمی‌یابند می‌گیریم؟ توجه داشته باشید که مار برنجین نمونه‌ای است از مسیح. عیسی درست قبل از اینکه کلمات یوحنا ۳: ۱۶ را بر زبان بیاورد راجع به مار برنجین صحبت کرد. فرمود همانطور که مار را بلند کردند، همانطور هم او که مسیح است باید بلند کرده شود. «و همچنانکه موسی مار را در بیابان بلند نمود، هم چنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود» (یوحنا ۳: ۱۴). ماربرنجین یکی از عجیب‌ترین نمونه‌هایی است که به مسیح اطلاق شده است. این نمونه جنبه وحشتناک نجات را آشکار می‌کند؛ یعنی اینکه مسیح به خاطر ما گناه شد! «زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم» (دوم قرن‌تیا ۵: ۲۱).

در اینجا ما با دو حقیقتی مواجه هستیم که دو جنبه دارد. نخست اینکه تمام کسانی که به مار برنجین نگاه کردند، شفا یافتند. پس تمام کسانی هم که به مسیح نگاه کنند جا نشان نجات می‌یابد. این یکی از حقایق شگرف نجات است! ولی ما نباید این آزادی را به نجات جان محدود کنیم، چون شامل شفای بدن نیز می‌شود. چطور می‌شود کسانی که از نیش مار می‌مردند با یک نگاه به مار برنجین خوب بشوند، ولی کسانی که به مسیح نگاه می‌کنند شفا پیدا نکنند؟ این چه جور الهیات است که به قدرت شفا بخش مار برنجین که فقط نمونه‌ای بود از اصل، معتقد است، ولی به قدرت خود اصل که مسیح باشد اعتقاد ندارد! چنین چیزی ممکن نیست. هر کس به مسیح نگاه کند هر درد و مرض که داشته باشد از آن شفا پیدا خواهد کرد. حالا توجه شما را به مطلبی جلب می‌کنم که بسیار مهم است و نشان می‌دهد که چرا خیلی‌ها شفا پیدا نمی‌کنند.

در عصر «اصلاح گران کلیسا» مردم عموماً از تعلیم «کفارۀ محدود» پشتیبانی می‌کردند. منظور از کفارۀ محدود این بود

که مرگ مسیح برای یک عده محدودی که از طرف خدا انتخاب شده بودند مؤثر بود و خدا فقط این وعده را نجات می‌بخشید. بقیه مردم نمی‌توانستند نجات پیدا کنند حتی اگر مشتاق به نجات بودند. این تعلیم چه تأثیری روی مردم گذاشت؟ ایمان آنها را از بین برد. میلیون‌ها نفر به این نتیجه رسیدند که جزو انتخاب‌شدگان نیستند و نمی‌توانند نجات پیدا کنند. روح بیداری خاموش شد و یاغیگری و گناه توسعه یافت، زیرا بر اساس این تعلیم، نگاه کردن به مسیح که برای بشر گناه شده بود فایده‌ای نداشت، چون اگر کسی جزو انتخاب‌شدگان نمی‌بود این کار دردی را دوا نمی‌کرد. سپس نوبت «وسلی» و «فینی» رسید. آنها تعلیم «کفار محدود» را نپذیرفتند و با آن مخالفت برخاسته ثابت کردند که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خداوند می‌خواهد همه مردم توبه کنند.

آنها اعلام داشتند که همه می‌توانند نجات یابند، فقط به این شرط که از گناهانشان دست بکشند و به مسیح نگاه کنند. نتیجه چه شد؟ خدا به موعظه‌های ایشان برکت داد و بیداری‌های روحانی عظیمی شروع شد و هزاران نفر نجات یافتند. ثمره موعظه‌های ایشان، بیداری‌های روحانی قرون هجده و نوزده بود. امروزه بیشتر کلیساهای بشارتی تعلیم می‌دهند که قدرت نجات‌بخش مسیح محدود نیست. بارها این حقیقت ثابت شده که خداوند مایل است همه را نجات بخشد، اما شیطان دست بردار نیست. در این روزها در گوش مردم می‌خواند که درمورد شفا «کفار محدود» وجود دارد. به همین دلیل بعضی‌ها را می‌بینیم که می‌گویند درمورد شفای بدن، کفار مسیح محدود است. این شفا برای تعداد معینی است، نه برای همه. در نتیجه مردم دیگر برای شفا نمی‌توانند با ایمان به مسیح نگاه کنند. به عبارت دیگر همانطور که بی‌ایمانی باعث شده عده زیادی نجات نیابند، همانطور باعث شده بسیاری شفا هم پیدا نکنند.

درست همانگونه که در زمان موسی کسانی که مار آنها را زده بود نخواستند به ماربرنجین نگاه کنند و در نتیجه مردند، همانطور هم امروز کسانی که به عیسی که شفا را برای آنها فراهم آورده نگاه نمی‌کنند به وسیله مرضشان از پای در می‌آیند. ببینیم موضوع مار برنجین چه ربطی به ما دارد. ماربرنجین نمونه بدن مسیح است که وقتی گناه و مرض جهان را متحمل می‌شد، مضروب گردید. اگر ما این بدن را که برای بدن ما شکسته شد تمیز ندهیم و آن را مثل مار برنجین ندانیم که می‌توانست نه فقط عده‌ای را بلکه همه را شفا دهد، آن وقت نخواهیم توانست شفا بیابیم. در زمان موسی اگر کسی می‌گفت: «اگر خدا بخواهد من را شفا دهد دیگر لزومی ندارد من زحمت نگاه کردن به مار برنجین را به خود بدهم»، شفا نمی‌یافت و جا به جا می‌مرد.

اگر امروز هم بگوییم: «شفای الهی امکان ندارد برای همه باشد، بهتر است این قدر مطمئن نباشیم که اگر به مسیح نگاه کردیم ما را شفا می‌دهد.» همان اتفاق برای ما هم می‌افتد. باید بدن مسیح را تمیز بدهیم. باید تشخیص بدهیم که بدن او به خاطر بدن ما شکسته شد. باید کاملاً ایمان داشته باشیم به اینکه همانطور که هر کس به ماربرنجین نگاه می‌کرد شفا می‌یافت، امروز هم هر کس بدن مسیح را مثل ماربرنجین بداند، شفا خواهد یافت. باز هم تکرار می‌کنم که چقدر عجیب خواهد بود اگر فکر کنیم «نمونه» قدرت شفای همگان را داشت، ولی آن شخص اصلی که نمونه از او گرفته شده بود فقط قدرت شفای عده‌ای را داراست. آیا خواست خدا این است که همه شفا یابند؟ ما جرأت نمی‌کنیم در این مورد نظر بدهیم. اگر کتاب مقدس می‌فرماید که شفا برای عده معینی است که منظور نظر خدا هستند، پس باید این را قبول کنیم، ولی ببینیم کلام خدا به راستی چه می‌گوید؟

مگر نه اینکه می‌گوید باید خداوند را متبارک بخوانیم و جمیع احسان‌های او را فراموش نکنیم «که تمام گناهانت را می‌آمرزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد؟» (مزمور ۱۰۳: ۲) خدا خواست خود را در کلامش نشان داده است. بنابراین ما نباید درباره خواست او شک کنیم. باید تمیز بدهیم که مسیح وقتی به صلیب رفت، فقط گناهان ما را پاک نکرد بلکه مرض‌های ما را نیز برطرف ساخت. اگر این حقیقت را قبول نکنیم ضعیف و مریض می‌مانیم. بگذارید همانطور که درمورد نجات جان خود به نتیجه قطعی رسیدیم، در این مورد نیز قضیه را فیصله بدهیم. بدن او به خاطر بدن ما شکسته شد تا ما شفا یابیم. کلام تا ابد در آسمان ثابت و پایدار می‌ماند. در کفرناحوم مسیح همه کسانی را که پیش او آوردند شفا داد، چه کسانی که دیو زده بودند و چه کسانی که از امراض رنج می‌بردند.

«تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که او ضعف‌های ما را گرفت و مرض‌های ما را برداشت.» چرا در آن شب در کفرناحوم مسیح هر کس را نزدش آوردند شفا داد؟ چون او مرض همه را برداشته بود نه فقط مرض عده‌ای را. به همین جهت همه را شفا داد. بسیاری از این مردم آن شب برای نخستین بار درمورد مسیح چیزی

شنیده بودند. با این وجود شفا یافتند. چقدر بیشتر کسانی که عضو بدن مسیح هستند باید شفا پیدا کنند.

فصل ششم: آیا عضو بدن او هستید؟

رحمت خدا بی پایان و برتر از درک انسان است. وقتی یک نفر به خدا پناه می برد و از او می خواهد به وسیله عیسی مسیح وی را شفا دهد و گناهانش را ببامرزد، خدا هم طبق خواهش او عمل کرده او را شفا می دهد و قبول می کند با این توقع که آن شخص از آن به بعد برای خدا زندگی کند و او را خدمت نماید. بلی، خدا برای گناهکاری که با فروتنی به در رحمت او رجوع می کند، تدارک کامل می بیند. توبه کار شاید لایق «نان فرزندان» نباشد، ولی وقتی فقط پاره نان بخواد، مسیح از روی محبتی که دارد اغلب به این نوع اشخاص خوراک دو برابر می دهد. البته هستند کسانی هم که بدون اینکه از گناهانشان توبه کرده باشند وارد کلیسا شده اند. این اشخاص هرگز نمی توانند به مسیح گرویده باشند. آنها هنوز دنیا را دوست دارند و قلبشان در حضور خدا پاک نیست. حتی از شام خداوند خورده اند، ولی با ناشایستگی به جای اینکه شام خداوند برای آنها برکتی بشود باعث لعنت شده است، زیرا توبه نکرده اند، گرچه ظاهراً در کلیسا هستند، ولی در واقع جزو کلیسا نیستند. هرگز عضو بدن مسیح نشده اند.

بسیاری از این نوع اشخاص مریض می شوند و وقتی می بینید خداوند دیگران را شفا می بخشد آنها هم طالب شفا می شوند، اما این اشخاص خارج از دایره وعده های خدا هستند. شفای الهی «نان فرزندان» است، که مال اعضای بدن مسیح می باشد. این اشخاص همین طور که مایلند بدنشان شفا بیابد، باید اول حاضر باشند روحشان از نجات برخوردار شود. کلیسا بدن مسیح است. قوم در بیابان نمونه این کلیسا بودند، به همین خاطر به آنها می گفتند جماعت (یا کلیسای) در صحرا (اعمال رسولان ۷: ۳۸) در اول قرن نهم ۱۰: ۱-۶ می خوانیم که وقایعی که در بیابان برای اسرائیل رخ داد نمونه ای بودند برای ما و از همین می فهمیم که عبور اسرائیل از دریای سرخ نمونه و اشاره ای است به نجات قوم خدا به وسیله خداوند.

توجه کنید که وعده شفا و تندرستی به اسرائیل داده نشده تا اینکه آنها از اسارت آزاد شدند! بعد از آزادی خدا به آنها فرمود اگر از خداوند اطاعت کنند و به اوامر او گوش دهند، هیچ یک از امراض مصر بر آنها نخواهد آمد، از همین جا بود که خداوند شفا دهنده آنها شد، اما خدا وقتی این وعده شفا را به اسرائیل داد که از مصر آزاد شده بودند. شفا و تندرستی متعلق به بدن مسیح و در نتیجه اعضای بدن وی است. این شفا به طور کامل در نقشه آزادی خدا فراهم شده است. گرچه ممکن است خدا به خاطر فیض بی کرانش گناه کار جاهلی را که قلبش برای خدا باز است شفا بخشد، ولی خدا هرگز به کسانی که در مقابل فیض او سرسختی نشان می دهند و نمی خواهند عضو بدن او باشند هیچ وعده شفا نداده است. در واقع بسیاری از اعضای کلیسا هرگز تولد تازه نیافته اند، بنابراین عضو بدن مسیح نیستند. تا در بدن مسیح شرکت نکنیم مال مسیح نخواهیم شد (اول قرن نهم ۱۰: ۱۶). وقتی ما با ایمان در بدن مسیح شرکت می کنیم و یا به عبارت دیگر توبه می کنیم و به مسیح می گرویم، آن گاه روح خدا ما را در بدن مسیح قرار می دهد (اول قرن نهم ۱۲: ۱۳).

یک علت مهم دیگر که بعضی شفا نمی یابند این است که فکر نمی کنند با عضو شدن در یک کلیسا می توانند نجات پیدا کنند، ولی این اشخاص عضو بدن مسیح نیستند، چون هرگز توبه واقعی نکرده اند و قلب خود را برای نجات دهنده باز نکرده اند. پس این اشخاص دلیلی برای شفا یافتن ندارند. خوشبختانه خدا نسبت به ما دلسوز است و به جهالت ما با نظر گذشت نگاه می کند. کسانی که نزد او می آیند، ولی اطلاع کافی ندارند خداوند به آنها کمک می کند به شرطی که آنها اجازه بدهند. خدا خیلی رک عمل می کند. بعضی دوست ندارند با وضعیت روحانی خود رو به رو شوند، ولی مسیح با هر کس که پیش او می آمد حقیقت را در میان می گذاشت. به برخورد زن فنیقی با مسیح توجه کنید (متی ۲۱: ۲۸-۲۸).

هر اتفاقی که ممکن بود در زندگی کسی که در به در دنبال شفا می گشت، بیفتد که او را به کلی ناامید سازد، در زندگی این زن افتاده بود. او دختری داشت که گرفتار روح پلید بود و تا آنجا که عقل انسان قد می داد امیدی به بهبودی او نبود. این زن یهودی نبود و در نتیجه وعده های خدا در مورد او صدق نمی کرد. زن پیش مسیح آمد و طلب کمک کرد ولی بار اول مسیح جوابی به او نداد (متی ۱۵: ۲۳) شاگردان می خواستند او را جواب کنند، ولی او اصرار می کرد کمکش کنند. آن وقت مسیح گفت: «فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل» (آیه ۲۴).

ولی زن دست بردار نبود، مسیح را پرستش کرد و استدعا نمود: «خداوندا من را یاری کن.» (آیه ۲۵) و در اینجا بود که جواب نومیدکننده را شنید: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست» (آیه ۲۶). دیگر هیچ امیدی برای زن نبود، ولی با وجود تمام این نوامیدی‌ها، زن از خود ایمان بی‌نظیری نشان داد. سگ بودن را پذیرفت تا بتواند پاره‌های نان را بخواند. واکنش این زن سبب شد مسیح به او محبت کند، گرچه او حق داشت طلب شفا نماید. او یک غیر یهودی بود و نصیبی از ملکوت نداشت، اما مسیح طوری این زن را هدایت کرد که نه فقط او را پسر داوود خواند، بلکه او را به عنوان خداوند نیز پذیرفت و با فروتنی عدم شایستگی خودش را اعتراف کرد. او فهمید که هیچ ادعایی نمی‌تواند نسبت خدا داشته باشد مگر اینکه خدا به فیض و رحمت خود به داد او برسد و همین او را شایسته شفا کرد! و دخترش شفا یافت! حقیقت بزرگی که در اینجا کشف می‌شود این است که شفا «نان فرزندان» است. کسانی که قلب خود را به خدا تقدیم نکرده‌اند، حق ندارند از خدا انتظاراتی داشته باشند.

بعضی با خدا معامله می‌کنند و می‌گویند: «اگر من را شفا بدهی تو را خدمت می‌کنم.» ولی این جور اشخاص باید صبورانه گوش بدهند و اول راه نجات را یاد بگیرند. آن وقت می‌توانند شفا بیابند. چقدر جای تأسف است که عده زیادی برای شفا یافتن می‌آیند، ولی حاضر نیستند مسیح را خداوند خود بکنند. با یک دست تقاضای برکت می‌دهند و با دست دیگر برکت‌ها را پس می‌زنند. نمی‌شود برکت خواست و در عین حال آن را رد کرد. سراینده مزامیر رابطه نجات و شفای الهی را در مزمویر زیر نشان می‌دهد: «ای جان من خداوند را متبارک بخوان و هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند. ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن، که تمام گناهانت را می‌آمرزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد» (مزمور ۱۰۳: ۱-۳) شفای الهی وجود دارد و ما نباید از آن غافل باشیم، ولی قبل از شفا باید بخشیده بشویم و نجات پیدا کنیم.

مسیح بارها نشان داد که بخشش گناهان با شفا یافتن وابسته است. یک بار مردی را نزد او آوردند که مفلوج بود. مسیح وقتی ایمان آنها را که مفلوج را حمل می‌کردند دید به مفلوج گفت: «ای فرزند گناهان تو آمرزیده شد.» بعد به او گفت بسترش را بردارد و راه برود پس گناهان آن مرد بخشیده شد و در همان موقع شفا یافت. نعمان نمونه دیگری است از روش خدا که نشان می‌دهد نجات جان، قبل از شفای بدن صورت می‌گیرد. نعمان جذام داشت و راه دور و درازی را از سوریه پیموده بود تا شفا یابد. او سردار شجاعی بود و ارج و مقام والایی داشت. او فکر می‌کرد الیسع دست‌هایش را به طرف آسمان بلند می‌کند و دستور می‌دهد که او شفا پیدا کند، ولی در عوض آن مرد خدا به او فرمود یک عمل متواضعی را انجام دهد. به او گفت برود و در رود اردن هفت بار فرو برود.

نعمان به قدری از این حرف یکه خورد که با عصبانیت برگشت، ولی بعد از اینکه زیر دستانش نصیحت خوبی به او کردند تصمیمش عوض شد و تن به فرمان نبی داد. نعمان شفا یافت! برگشت تا به الیسع بگوید از آن به بعد یهوه را که تنها خدای حقیقی و زنده است پرستش خواهد کرد. اگر خدا او را همان اول شفا می‌داد، به احتمال قوی او متواضع نمی‌شد و بدون خدا به سوریه برمی‌گشت. اینها برای ما درس عبرتی هستند. شفای الهی «نان فرزندان» است. وقتی در نان مسیح شرکت می‌کنیم، در بدن او شرکت کرده‌ایم و عضوی از بدن او شده‌ایم. «گوشتی از گوشت او و استخوانی از استخوان او.» نمی‌توانیم این نان را واقعا بخوریم مگر اینکه مایل باشیم با مسیح یکی شویم. «پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا ما که بسیاریم یک نان و یک تن می‌باشیم چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۶ و ۱۷).

نتیجه مهم: شفای الهی نان فرزندان است و فقط به کسانی وعده داده شده است که قسمتی از بدن مسیح باشند. باید این بدن را به عنوان بدن خداوند تشخیص دهیم و با ایمان قسمتی از آن بشویم. حالا که عضو بدن مسیح شده‌ایم، دیگر مرض بر ما تسلطی ندارد، همانطور که وقتی مسیح در این دنیا راه می‌رفت مرض بر بدن او قدرتی نداشت.

موضوع فصل پیش ما را به طرف مطلب دیگری هدایت می‌کند. در فصل پیش نتایج ناآگاهی را ملاحظه کردیم. حالا پولس توجه ما را به نتیجه سرپیچی عمدی از قوانینی می‌کند که بر بدن مسیح حکومت می‌کند: «پس هر که به طور شایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود، اما هر شخص خود را امتحان کند و به این طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد، زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۷-۳۰). همین طور که امروزه این مسأله مرض وجود دارد، در کلیسای اولیه نیز وجود داشته است. به ویژه در کلیسای قرنتس مسأله حادی بوده است. بسیاری مریض بودند و خیلی‌ها پیش از وقت مرده بودند.

گرچه کلیسا به شفا معتقد بود و حتی از عطا‌های مختلف برخوردار بود، ولی عده زیادی هنوز از رستگار محروم بودند. حتماً آن موقع مثل حالا شکاکانی پیدا می‌شدند که می‌گفتند: «اگر خدا اراده‌اش این است که مردم را شفا دهد، پس چرا اینها شفا پیدا نمی‌کنند؟» شکاکان عوض نشده‌اند و امروز هم همین حرف‌ها را می‌زنند. پولس به ما خبر می‌دهد که در کلیسا مرض بود. نمی‌گوید که باید باشد یا اشخاص مریض با مرضشان خدا را جلال می‌دهند، بلکه او می‌گوید بروز مرض علتی دارد و آن این است که مردم با ناشایستگی در بدن مسیح شرکت می‌کنند و خود را محکوم می‌سازند. بعد اضافه می‌کند که باید خود را تفتیش کنند و ببینند علت مرضشان چیست. موضوع را کمی عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم. در ابتدا خدا انسان را آفرید تا در سلامتی و تندرستی کامل زندگی کند. بعد گناه وارد دنیا شد و به دنبالش مرض و مرگ را آورد. گناه و مرض لازم و ملزوم یکدیگر هستند. کوشش برای حل مسأله مرض بدون حل کردن مسأله گناه اشتباه بزرگی است، چون گناه و مرض همیشه دست در دست هم راه می‌روند.

وقتی در بدن مسیح شرکت می‌کنیم در حیات و تندرستی او شریک می‌شویم، ولی وقتی این کار را می‌کنیم نباید ناطاعتی آدم را تکرار نماییم. چون ما دیگر از بدن کهنه آدم نیستیم، بلکه از بدن آدم دوم که مسیح است. اگر به گناه ادامه بدهیم پی خواهیم برد که قدرت مسیح در زندگی ما تأثیری ندارد. این واقعیت را که ما ادعا می‌کنیم مسیحی هستیم، ولی نمی‌توانیم سلامتی خود را باز بیابیم باید زنگ خطری برای خود بدانیم. ممکن است این بدان معنی باشد که ما بر اثر بی‌اطلاعی از وعده خدا از نعمت شفا بی‌بهره مانده‌ایم و یا ممکن است به دلیل وجود گناه در ما باشد، یا برای اینکه به نحوی رابطه خود را با خدا از دست داده‌ایم. آن طور که یعقوب درباره دعا برای مریض می‌گوید متوجه می‌شویم که احتمال اینکه مرض به علت گناه باشد وجود دارد. می‌گوید: «و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید و اگر گناه کرده باشد از او آمرزیده خواهد شد. نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید» (یعقوب ۵: ۱۵ و ۱۶).

زهر گناه ممکن است در زندگی شخصی در جریان باشد و او بی‌جهت منتظر شفا و معجزات باشد. واضح است چنین شخصی باید اول از شر گناه آزاد شود تا بتواند شفا هم بیابد. وقتی مسیحی مریض می‌شود اول باید زندگی خود را به دقت امتحان کند، «هر شخص خود را امتحان کند»، اگر در زندگی مسیحی خود با کسی خشن بوده، کسی را نبخشیده، نسبت به کسی بی‌توجه بوده، نامطیع بوده، خود را امتحان کند بعد گناهایش را اعتراف کند و سپس برای شفا دعا نماید. به ما دستور داده شده که اشتباهات و گناهان خود را اعتراف کنیم و برای همدیگر دعا کنیم تا شفا بیابیم. این موضوع که یعقوب به آن اشاره می‌کند که مرض یک ایمان‌دار ممکن است در اثر گناه باشد بسیار مهم است. این شخص باید به گناهایش اعتراف کند و آن را ترک کند. خدا رحیم است و بدون شک او را می‌بخشد و شفا می‌دهد. بخشش گناهان و شفای بدن در کتاب مقدس اغلب با هم مربوط هستند. سراینده مزامیر که خدا را برای احسان‌های او تسبیح می‌خواند، می‌گوید: «ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن، که تمام گناهانت را می‌آمرزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد» (زمور ۱۰۳: ۲ و ۳).

همانطور که قبلاً دیدیم وقتی عیسی مردی را که به مرض فلج مبتلا بود دید به او گفت: «ای فرزند خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد» (متی ۹: ۲). بعد به مریض دستور داد بلند شود و راه برود. به این ترتیب خداوند رابطه بین بخشش گناهان و شفای بدن را نشان داد. مرد دیگری هم بود که مسیح به او فرمود بلند شود و راه برود. او مرد لنگی

بود که کنار حوض بیت صیدا دراز می کشید (یوحنا ۵: ۷ و ۸). اگر این مرد شفا یافته به گناهان خود ادامه می داد چه می شد؟ جواب مسیح در این مورد حائز اهمیت است: «اکنون شفا یافته ای، دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد» (یوحنا ۵: ۱۳). به این ترتیب می بینیم که عیسای مسیح خداوند خیلی واضح می فرماید که بعد از اینکه ما نجات و شفا پیدا کردیم، اگر به گناه ادامه بدهیم وضع بدتر می شود. به این هشدار واضح مسیح به هیچ وجه نمی شود معنی دیگری داد. این حقیقت را در لوقا ۱۱: ۲۶-۲۴ می یابیم. عیسی با بیرون کردن روح پلید، لالی را شفا داده بود. بعد هشدار می دهد. می گوید وقتی روح پلید از شخصی بیرون برود «به مکان های بی آب بطلب آرامی گردش می کند و چون نیافت می گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم، ولی وقتی آنجا را تمیز جارو شده می بیند می رود و هفت روح شریرتر از خود می آورد و داخل آن شخص می شود به طوری که وضع شخص حتی بدتر از اولش می شود.»

این واقعیت که گناه باعث مرض می شود، در سرتاسر کتاب مقدس به چشم می خورد. ایماندارانی که نخواهد یا نتواند از شر این گناه خلاص شود هرگز نمی تواند سلامتی خود را باز یابد. چقدر باعث تأسف است که ایماندارانی هستند که گناهی انجام داده اند که مانع رشد روحانی آنها شده، ولی آنها از این فقر روحانی نا آگاهند. شمشون زندگی جسمانی داشت، «و ندانست که خداوند از او دور شده است» (داوران ۱۶: ۲۰). پولس اظهار می دارد که برخی از پیاله خداوند به طور ناشایست می خورند و آگاه نیستند که کار درستی نمی کنند. پس می گوید کسانی که از پیاله می نوشند باید خود را امتحان کنند، «اما اگر بر خود حکم می کردیم حکم بر ما نمی شد» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۱). به عبارت دیگر اگر کسی که معتقد است ایماندار است، ببیند که مریض شده، باید خود را امتحان کند و علت مرض خود را بفهمد. اشتباهی که اغلب مردم مرتکب می شوند این است.

وقتی آنها مریض می شوند نمی توانند تصورش را بکنند که ممکن است مرض آنها دلیل خاصی داشته باشد. تنها فکری که دارند این است که یک نفر را پیدا کنند تا برای آنها دعا کند. البته این کار ممکن است تا حدی درست باشد، چون از مریضان خواسته شده کشیشان کلیسا را بطلبند تا برای ایشان دعا کنند (یعقوب ۵: ۱۴)، ولی در همین آیه آمده است که مریض باید آماده اقرار و ترک گناهان باشد. نخستین و مهم ترین چیز برای یک مریض این است که خود را در زیر پرتو نور کتاب مقدس امتحان کند، تا علت مرض خود را تشخیص بدهد. وقتی این کار را کرد دیگر برایش آسان خواهد بود که رستگار شود. البته، چنانکه خواهیم دید، مرض همیشه به علت گناه بروز نمی کند. علت های دیگری نیز هستند. مثلاً ممکن است در اثر عدم توجه از بدن، شخصی مریض شود یا به دلیل تغذیه و استراحت غیر کافی بدن را بیمار سازد.

این علل را بعداً بررسی خواهیم کرد، ولی به هر حال همیشه علتی برای مرض وجود دارد که باید آن را تشخیص داد. باز تکرار می کنیم که مسیحی عضو بدن مسیح است و بنابراین از امتیاز مقدس شرکت در نان و پیاله برخوردار است، ولی اگر او مسیحیت را به بازی بگیرد و زندگی لا قید دنیوی داشته باشد، نشان می دهد که ارزش دعوت خود را نمی داند. وی بدن خداوند را تمییز نمی دهد و نمی داند که عضو این بدن است. نمی داند کسانی که این امتیاز بزرگ شرکت در بدن خداوند را دارا هستند باید زندگی مقدسی داشته باشند. ندانستن این حقایق باعث بروز مرض می شود. پس کسی که مریض است باید خود را از سر نو به خداوند وقف کند و از هر کار اشتباهی دست بردارد. خود را امتحان کند تا مبادا با تمییز ندادن بدن خداوند برای خود محکومیت آورد.

برخی با هزار زحمت همه چیز را تسلیم مسیح می کنند. گناهان کوچکی در زندگی شان هست که نمی توانند ترک کنند، شهواتی هست که می خواهند با آن خود را مشغول کنند. اینها به این زودی حاضر به ترک این عادات های زشت نیستند. گاهی مردم به جایی می رسند که دیگر موعظه هم بر آنها کارگر نیست و سعی می کنند به نحوی گناه خود را تبرئه کنند و بهانه ای برای انجام آن پیدا نمایند. وقتی مرض می آید و چنین اشخاص را بین مرگ و زندگی قرار می دهد به طوری که فاصله ای تا مرگ نمی بینند، آنگاه به خود آمده و زندگی خود را از سر نو به خدا وقف می کنند و کارهای ناشایست خود را که باعث دوری از مسیح می شود ترک می کنند. بدن ما عضو بدن مسیح است. باید آن را به روح خدا تسلیم کنیم، نه به روح این دنیا. هرگز نباید بدن خود را که جایگاه روح القدس است به جاهای ناپاک ببریم.

فصل هشتم: مرض به عنوان تأدیب

از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند، اما اگر بر خود حکم می‌کردیم حکم بر ما نمی‌شد، لیکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود از خداوند تأدیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود» (اول قرن‌تین ۱: ۳۰-۳۲). در فصل پیش دیدیم که چطور در اثر غفلت و یا انجام دادن کاری به طور ناشایست گناهی به وجود می‌آیند که سلامت مسیحیان را مختل می‌سازد. در آیه بالا می‌بینیم چطور «تأدیب» خداوند با مرض ایمانداران رابطه دارد. باید فرقی قائل شویم بین مرضی که به عنوان تأدیب بروز می‌کند و مرضی که نتیجه مستقیم گناه عمدی است. بعضی مسیحیان به مرض دچار می‌شوند چون عمدا دستورات خدا را زیر پا گذاشته‌اند، ولی ما در این فصل فقط به مرض به عنوان وسیله‌ای برای تأدیب فرزندان خدا نگاه می‌کنیم. خدا مرض را می‌فرستد تا فرزندانش پی ببرند که اراده او این است که آنها در آخر سلامتی خود را باز یابند.

در خروج ۱۵: ۲۶ می‌خوانیم که اگر قوم خدا مایل هستند از مرض شفا یابند باید با جدیت به کلام خدا گوش دهند و قوانین و فرائض او را انجام دهند. در عهد جدید نیز بزرگترین حقیقتی که در این مورد یافت می‌شود آن است که بدن خداوند را تمییز دهیم. رویه ما در مورد این رابطه عالی در مورد شفای بدن ما بسیار حائز اهمیت است. تمییز ندادن بدن خداوند ممکن است به ضعف، بیماری و حتی مرگ منجر شود. برخی فقط موقعی از بی‌اعتنایی خود دست می‌کشند که مرگ را جلوی چشمانشان ببینند و اغلب در چنین لحظاتی است که شخص واقعا به جستجوی خداوند می‌پردازد. گرچه مرض وسیله‌ای است که خداوند برای بیدار ساختن مردم از خواب غفلت روحانی به کار می‌برد، ولی چقدر خوب می‌شد که مردم کاری می‌کردند که خداوند مجبور نمی‌شد این روش سخت را به کار برد، بلکه با ملایمت آنها را رهبری می‌کرد.

انسان همیشه سعی می‌کند خود را تبرئه کند! وقتی مرض می‌آید بسیاری به جای اینکه به تفتیش وضع روحانی خود بپردازند و در صدد اصلاح خود بر بیایند و خود را بر آن صخره که مسیح است استوار سازند، فوری به این فکر می‌افتند که برای جلال خداست که این چنین رنج می‌کشند! نفس اماره همیشه این فکر را می‌کند، اما این استدلال غلط مانع بزرگی در سر راه شفا یافتن به وجود می‌آورد. بدون شک پولس چنین نظری نداشت. او مرض و ضعف جسم مسیحیان را به تأدیب احتمالی خداوند نسبت می‌داد. یک نمونه تاریخی از کتاب مقدس در این مورد داستان ایوب است. رنج این نبی چیزهای زیادی در مورد رفتار خدا با قوم خود، به ما می‌آموزد. یک چیز که در مورد ایوب باید از اول به خاطر داشت این است که بدانیم او در چه شرایطی مریض شد، چون این مطلب به ما کمک می‌کند بفهمیم چه ارتباطی بین مرض و تأدیب خداوند وجود دارد.

به این نکته مخصوصا توجه کنید: این خدا نبود که ایوب را مریض کرد و بدنش را به دمل‌ها مبتلا کرد. خدا فقط اجازه داد که مرض بروز کند. شیطان بود که بدن ایوب را به دمل‌ها مبتلا ساخت. البته شیطان سعی کرد طوری وانمود کند که انگار خداست که ایوب را به این روز انداخته است. شیطان گفت: «لیکن الان دست خود را دراز کرده استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود» (ایوب ۲: ۵). شیطان آرزویش این است که بتواند مردم را متقاعد سازد که عامل این کار شیطانی، خود خداست. شیطان این دروغ را گفت، ولی خدا آن را آشکار ساخت: «پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دمل‌های سخت مبتلا ساخت» (ایوب ۲: ۷). عجیب است که هنوز هم مردم حرف‌های دروغ شیطان را باور می‌کنند. نه فقط خدا عامل این مرض نبود، بلکه او جلوی کار شیطان را که کشتن ایوب بود گرفت: «خداوند به شیطان گفت اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن» (آیه ۶).

ایوب بیچاره وقتی از مرضش رنج می‌برد نمی‌دانست واقعا در پشت پرده چه می‌گذرد. او گفت: «خداوند داد و خداوند گرفت، نام خداوند متبارک باد» (ایوب ۱: ۱۲)، ولی در واقع خدا داده بود و شیطان گرفته بود. در کتاب مقدس آیه‌هایی هست که ظاهرا حاکی از آن است که خدا مستقیما مردم را به مرض دچار می‌کند، مانند دوم تواریخ ایام ۲۱: ۱۸ این عبارت‌ها را باید این طور فهمید که خدا مستقیما عامل مرض نیست، بلکه اجازه می‌دهد مرض بیاید. در رومیان ۸: ۳۲ می‌خوانیم که خدا «پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود.» آیا منظور این آیه

این است که خدا پسرش را کشت؟ این کفر است. خدا پسرش را نکشت، ولی برای اینکه بتواند جهان را نجات دهد، اجازه داد مردم او را بکشند. مردان خدانشناس که از شیطان تحریک شده بودند، مسیح را گرفتند و با دست‌های گناهکارشان کشتند (اعمال رسولان ۲: ۲۳ و لوقا ۲۲: ۵۳). خدا اجازه داد پسرش به دست‌های مردم تحریک شده به وسیله شیطان، کشته شود.

به همین ترتیب او اجازه می‌دهد شیطان بر قوم خدا مرض بیاورد. در هر دو مورد فوق او اجازه می‌دهد اینها اتفاق بیفتد تا خواست او اجرا شود. دکتر «یانگ» در کشف‌الایات معروفش می‌نویسد که ترجمه صحیح خروج ۱۵: ۲۶ این است: «هیچ یک از همه مرض‌هایی را که بر مصریان اجازه بیاید، اجازه نخواهم داد بر تو بیاید، زیرا که من یهوه شفادهنده تو هستم» در واقع، اگر شیطان می‌توانست، همه قوم خدا را با مرض نابود می‌ساخت، ولی او نمی‌تواند، به این دلیل که خدا دور ایمانداران دیواری کشیده که شیطان نمی‌تواند در آن نفوذ کند. مدت زیادی است که شیطان در آرزوی درهم شکستن این دیوار حفاظ است. در واقع شیطان درباره این موضوع به خدا اعتراض کرد و گفت: «آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟» (ایوب ۱: ۱۰).

حقیقت این است که خدا بر مردم مرض نمی‌فرستد، بلکه دیوار حفاظ دور آنها می‌کشد تا شیطان این کار را نکند، ولی تحت برخی شرایط خدا اجازه می‌دهد شیطان ایمانداران را مریض کند و چون به غرور روحانی برخی برمی‌خورد که بگویند شیطان آنها را مریض کرده، ادعا می‌کنند که برای جلال خداست که رنج می‌برند، ولی کتاب مقدس می‌گوید که ایوب مرد کاملی بود و خداوند نیز این را تأیید فرمود. قضیه چیست؟ چرا خدا اجازه داد چنین مرد کاملی به وسیله شیطان به چنین مرض سختی مبتلا شود؟ جواب این سؤال، یکی از حقایق عجیب نقشه نجات خدا را آشکار می‌سازد. خدا این حق را دارد که قوم خود را تنبیه کند، اما هرگز به شیطان اجازه نمی‌دهد آنها را نابود سازد. گرچه قوم خدا اشتباهاتی کرده‌اند، ولی اگر متواضع شوند و بخشش خداوند را بپذیرند، فیض نجات‌بخش او گناهان آنها را خواهد پوشاند و خدا آنها را در مقام کامل در پیشگاه خود می‌بیند.

اشتباه بزرگی مرتکب می‌شویم اگر کاملیت ایوب را به معنی بی‌گناهی بگیریم و این موضوع به قدری روشن است که نیاز به دلیلی ندارد. خدا در مورد نوح نیز فرمود که او «در عصر خود کامل» بود، (پیدایش ۶: ۹) با این حال می‌بینیم که یک بار نوح شراب خورد و مست شد (پیدایش ۹: ۲۳) بدون شک منظور کتاب مقدس از «کامل» آن است که خدا از چنین شخصی انتظار دارد در شرایط موجود بهترین باشد. نوح در عصر خویش کامل بود؛ یعنی در شرایط آن زمان بهترین شخصی بود که خدا می‌توانست داشته باشد، بنابراین خدا هم او را کامل محسوب داشت. خدا منطقی فکر می‌کند و هرگز از شخصی انتظار بی‌جا و فوق از توانایی‌اش ندارد. او واقعا مهربان است. البته کاملاً واضح است که خدا راضی نیست که وضع روحانی مردمش را کد بماند، بلکه اراده او چنین است که آنها را بیشتر و بیشتر به خود نزدیک کند و شبیه خودش بسازد.

حتی ایوب هم از این روش خدا در زندگی خود آگاه بود که گفت: «او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون من را می‌آزماید مثل طلا بیرون می‌آیم» (ایوب ۲۳: ۱۰). البته این درست است که خدا می‌خواست به وسیله مرض ایوب به شیطان و تمام موجودات آسمانی و زمینی و جهنمی ثابت کند که هستند کسانی که مثل ایوب، بدون توجه به زحمات و جفاهایی که دامگیرشان می‌شود باز خدا را خدمت خواهند کرد، ولی ما هرگز متوجه اهمیت داستان ایوب نخواهیم شد اگر فکر کنیم که صرفاً به این خاطر خدا اجازه داد ایوب مریض شود و اینکه برکت دیگری برای ایوب در نظر داشت. آیا کاملیت ایوب به معنی بی‌گناهی او بود؟ در اینکه برخی از اتهامات دوستانش بی‌جا بود هیچ شکی نیست. قضاوت آنها خیلی سطحی بود. چنین استدلال می‌کردند که چون ایوب مریض بود پس حتماً گناهی در زندگی‌اش دارد.

آنها از مرحله پرت بودند و بعداً هم از ایوب عذرخواهی کردند. این یک درس عبرتی است به کسانی که بی‌جهت و بدون تشخیص صحیح، مردم مریض را به داشتن گناهان مخفی متهم می‌کنند. اغلب اوقات این چنین تهمت‌زنندگان درمی‌یابند که مانند دوستان ایوب خدا از خود آنها حساب پس می‌خواهد. پس ما نباید با خشونت مریضان را محکوم کنیم، بلکه همیشه نسبت به آنها هم درد باشیم، ولی در ضمن نباید فراموش کرد که یاد دادن حقایق به آنها کار واجبی

است، چون این باعث شفای آنها خواهد شد. بنابراین چون تقریباً همه مسیحیان به هر حال مورد حمله امراض واقع شده‌اند، پس ما لازم داریم در این مورد چیزهایی یاد بگیریم و این چیزها نباید محدود به گروه خاصی باشد. حقیقت این است که ایوب از وجود موانعی که باعث کندی زندگی روحانی‌اش می‌شد، ناآگاه بود. او گناه عمدی مرتکب نشده بود و کار خلافی را دانسته انجام نداده بود. عیب اساسی او عدالت شخصی وی بود. در نظر خود مردی عادل بود (ایوب ۳۲: ۱).

اغلب وقتی مردم در نظر خودشان خوب جلوه می‌کنند، مشکل است آنها را متوجه خطایشان ساخت. ایوب گفت: «من زکی و بی‌تقصیر هستم، من پاک هستم و در من گناهی نیست» (ایوب ۳۳: ۹). بدون شک تکیه بر عدالت شخصی مانع می‌شود یک ایماندار شفا یابد. برای رسیدن به رستگاری باید جاده فروتنی و عدم شایستگی را پیمود. با شایستگی و لیاقت خود محال است به شفا دسترسی پیدا کنیم. بر خلاف آن چه شایع است، مرض چندان کمکی به تزکیه نفس نمی‌کند. افرادی که مرضشان مزمن می‌شود، رفته رفته کینه جویی و بد اخلاقی در آنها شدت می‌گیرد. هر چه مرض ایوب طول می‌کشید، بیشتر به عدالت شخصی خود تکیه می‌کرد. به هر حال عاقبت او به خدا روی می‌آورد. وقتی با خدا و عدالت او رو به رو شد و آن‌گاه دریافت که تا چه اندازه فکر او از خدا دور بوده است.

دیگر چه اشتباهی ایوب مرتکب شده بود؟ او با زنی ازدواج کرده بود که عقاید و علایقش بر خلاف خواست‌های ایوب بود. وقتی بدبختی دامنگیر ایوب شد، زنش پیشنهاد می‌کرد خدا را ترک کند. می‌گفت: «آیا تا به حال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر» (ایوب ۲: ۹). البته ایوب او را به خاطر این پیشنهاد خبیثش توبیخ کرد، ولی اصولاً را چنین مردی که خدا را این قدر خوب می‌شناخت با چنین زنی که بویی از روحانیت نبرده ازدواج کرده است؟ آیا مجذوب زیبایی‌اش شده بود؟ زن ایوب بچه‌هایی تربیت کرده بود که بی‌خدا بودند و وقتی گردباد آمد، مشغول اکل و شرب بودند. شاید به خاطر همین موضوع بود که ایوب همیشه برای بچه‌هایش دعا می‌کرد. البته کار درستی می‌کرد و مطمئنیم در ابدیت خواهیم فهمید که آیا دعاهايش جواب داده شد یا نه.

ولی اطاعت همیشه بهتر از قربانی است. نتایج برخی اشتباهات ما به راحتی در این دنیا اصلاح نمی‌شوند. یکی از این اشتباهات ازدواج با بی‌ایمان است. شاید علت ترس زندگی ایوب همین چیزها بود. او می‌ترسید و نگران روزی بود که می‌بایست حساب پس بدهد. ترس همان سنگری است که از آن شیطان به ما حمله می‌کند. وقتی شیطان حمله‌اش را بر ایوب آغاز کرد، او ناله کنان گفت: «ترسی که از آن می‌ترسیدم بر من واقع شد و آن چه از آن بیم داشتم بر من رسید. مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد» (ایوب ۳: ۲۵ و ۲۶). ترسیدن گناه است، البته نه گناه بزرگی مثل سایر گناهان ولی به هر حال گناهی است که عدم اطمینان نسبت به خدا را نشان می‌دهد و حاکی از بی‌ایمانی به خیر الهی است. ترس یک نوع احساسی است که زمینه را برای بروز مرض آماده می‌کند.

ترس آن نرده‌ای را که خدا دور ما کشیده تا از حمله دشمن در امان باشیم، می‌شکند. عیسی اغلب به شاگردان می‌گفت: «نترسید»، «ترسان مباشید». باز کتاب مقدس در جای دیگری می‌گوید: «زیرا خدا روح جبن (ترس) را به ما نداده است، بلکه روح قوت و محبت و تأدیب را» (دوم تیموتاؤوس ۱: ۷). موضوع جالب در داستان ایوب این است که او سرانجام شفا یافت! این طور که مردم درباره ایوب صحبت می‌کنند، انسان خیال می‌کند که ایوب تمام مدت زندگی‌اش مریض بود و سرانجام هم در حالی که در خاکستر نشسته و با سفالی بدنش را می‌خاراند، جان سپرد، ولی واقعیت این است که مرض او احتمالاً بیش از چند هفته طول نکشید. بعد از این مدت او ۱۴۰ سال زندگی کرد. همان موقع که ایوب اراده و مشیت الهی را برای خود فهمید، همان لحظه شفا یافت.

هنگامی که دید تازه‌ای از خدا و جلالش کسب کرد، عدالت شخصی خودش دیگر نابود شد و جای خود را به فروتنی عمیقی داد. دیگر به عدالت خود فخر نمی‌کرد بلکه می‌گفت: «اینک من حقیر هستم ... از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم» (ایوب ۴۰: ۴، ۴۲: ۶). به این نکته هم توجه بفرمایید: شفای ایوب موقعی صورت نگرفت که برای خودش دعا می‌کرد، بلکه وقتی او شفا یافت که برای دوستانش که نسبت به او این قدر بی‌رحم بودند دعا می‌کرد. (ایوب ۴۲: ۷-۱۰) این طور که پیدا است، ایوب قبل آمدن شریعت زندگی می‌کرده، چون در بحث‌های طولانی خود درباره مشیت الهی، چیزی از شریعت نمی‌گوید. بدون شک او قبل از وعده شفایی که خدا به قوم اسرائیل داد زندگی می‌کرد. با این وجود می‌بینیم که او شفا یافت.

او قرن‌ها قبل از دوران کلیسا زندگی می‌کرد و در نتیجه جزو ایماندارانی نبود که بدن مسیح را تشکیل می‌دهند. بدون شک مرض همیشه وسیله‌ای غیرمستقیم در اراده خدا بود تا قوم خود را به خودش نزدیک کند. مرض به خودی خود کسی را آدم بهتری نمی‌کند، بلکه مانند زنگ خطر، انسان را هشیار می‌کند. اغلب به وسیله مرض، خدا توجه شخص را جلب می‌کند چون راه دیگری را برای این کار پیدا نمی‌کند. ما که با مکاشفه کامل کلام خدا زندگی می‌کنیم از برکات بی‌شماری برخورداریم که ایوب از آن بی‌بهره بود. پس لازم نیست ما هم به اندازه ایوب در مرض به سر ببریم. پولس می‌گوید: «اما اگر بر خود حکم می‌کردیم حکم بر ما نمی‌شد، لیکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود از خداوند تأدیب می‌شویم» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۱ و ۳۲). اگر بر خودمان قضاوت کنیم، اشتباهاتمان را تصحیح نماییم، بدانیم وظیفه ما چیست؛ یعنی بدانیم که ما اعضای بدن مسیح هستیم، دیگر لازم نیست مریض بشویم. وقتی ما سالم باشیم خدا از خدمت ما جلال بیشتری می‌یابد.

بگذارید باز هم بگویم که مرض در بین قوم خدا بی‌سبب نیست. اگر بر خود قضاوت کنیم؛ یعنی چیزهایی که در زندگی ما خطاست اصلاح کنیم و اگر درک کنیم که ما اعضای بدن مسیح هستیم و طوری خود را عادت بدهیم که باعث افتخار کلیسای خدا شویم، دیگر نیازی به تنبیه و تأدیب نخواهیم داشت. خدا مایل نیست کسانی را که درس خود را خوب یاد گرفته‌اند، صرفاً به خاطر تنبیه، آنها را تنبیه کند. مرضی که بر ایوب آمد به هیچ وجه برای تنبیه نبود. برای اصلاح او بود، به طوری که بعد از این سختی‌ها، او درک تازه‌ای از اراده خدا در زندگی خود به دست آورد. شفای او قطعی و همیشگی بود. البته مرض برای تنبیه هم هست که ما در فصل بعدی، آن را بررسی خواهیم کرد.

فصل نهم: مرض به عنوان تنبیه

«زیرا هر که می خورد و می نوشد، فتوای خود را می خورد و می نوشد، اگر بدن خداوند را تمییز نمی کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض اند و بسیاری خوابیده اند، اما اگر بر خود حکم می کردیم، حکم بر ما نمی شد» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۹ - ۳۱). دیدیم چطور مرض ممکن است به عنوان تأدیب الهی عارض شود. حالا خواهیم دید چطور مرض در واقع برای تنبیه کسانی که نسبت به نور حقیقت گناه کرده و در حق خدا و مردم بدی کرده اند، بروز می کند. بله، کسانی که عمداً به فیض و رحمت خدا بی حرمتی کنند تنبیه می شوند. این خطا در مورد حنایا و سفیره بزرگ بود. کلیسا در یک دوران شکوفایی نهضت شفا به سر می برد. تنها در یک روز پنج هزار نفر به کلیسا اضافه شده بودند. معجزات بزرگی اتفاق افتاد، «رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می دادند» (اعمال رسولان ۴: ۳۳).

آیات و عجایب بی شمار از دست رسولان ظاهر می شد، به طوری که از شهرهای مجاور اورشلیم مریضان را می آوردند و همگی شفا می یافتند (اعمال رسولان ۵: ۱۲ و ۱۵ و ۱۶). حنایا و سفیره مجذوب قدرت این نهضت روحانی شده بودند، ولی علاقه آنها صرفاً علاقه ای نفسانی بود و هدف آنها این بود که از این رهگذر منفعت مادی نصیب خود سازند. مقداری از ملک خود را فروختند و برای اینکه توجه رسولان را به خود جلب کنند و شاید خود را شخصیت قابل اعتمادی نشان بدهند، به پطرس گفتند تمام پولی را که به دست آورده اند به کلیسا می دهند. این دورویی ننگین، آن هم درست در وسط نهضت روحانی باعث شد خدا آنها را تنبیه کند. در این مورد به خصوص، تنبیه شدیدتر از مرض بود. هر دو با مرگ ناگهانی به هلاکت رسیدند.

یک حادثه منحصر به فرد نیست و در طول تاریخ کلیسا نظیر آن مشاهده شده است. آیا اگر برای آنها دعا می شد وضع بهتر می بود؟ یوحنا می گوید: «گناهی است که منتهی به موت می شود.» و دعا در چنین مواردی فایده ای ندارد. هنگامی که پولس و برناب در قبرس بشارت می دادند، «با ریشوع» نامی که ادعا می کرد نبی است، با رسولان رو به رو شد و می خواست جلو فعالیت آنها را بگیرد. به هر نوع حيله ای متوسل شد تا بلکه والی آن سرزمین را که به شنیدن انجیل علاقه نشان داده بود، نگذارد تحت تأثیر حرف های پولس قرار گیرد. به ظاهر اینجادوگر موفق می شد جلو بیداری روحانی را بگیرد، ولی این نبی کاذب در اشتباه بود. پولس که پر از روح القدس بود به او نگاه کرد و خبر داد که به خاطر این شرارتش که مانع رسیدن انجیل به مردم می شود به کوری مبتلا می گردد.

همین طور هم شد و او مجبور شد برای پیدا کردن راه جلو پایش از یکی دیگر کمک بخواهد و به این ترتیب مخالفت آن شخص به پایان رسید و والی که از قدرت خدا مات و متحیر شده بود، به مسیح ایمان آورد (اعمال رسولان ۱۳: ۶-۱۲). بدون شک خیلی ها به خاطر خودپرستی یا دلایل دیگر که باعث مخالفت با کار خدا شده اند، به وسیله یک نفرین از بین رفته اند. نمونه دیگر، مجازات مسیحیان کلیسای قرن تس است به خاطر یک عمل گناه آلود و استثنایی. مردی مرتکب زنای با محارم شده بود؛ یعنی زن پدر خود را گرفته بود. در این مورد پولس از طریق مراحل کلیسایی به موضوع نزدیک نمی شود، بلکه مستقیماً مرد را مجازات می کند: «زیرا که هر چند در جسم غایبم، اما در روح حاضرم و الان چون حاضر حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است، به نام خداوند ما عیسی مسیح هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید، که چنین شخص به شیطان سپرده شود به جهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (اول قرنتیان ۵: ۳-۵).

عضو زانی کلیسا، گناه را وارد اجتماع ایمانداران کرده بود، بنابراین به شیطان سپرده می شود «به جهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (اول قرنتیان ۵: ۵). بدون شک این مرد بعد از اینکه به مجازات الهی رسید، طالب رستگاری شد. هیچ کس حتی شیطان هم نمی خواهد مریض بماند. اول برای این شخص درمان فوری ممکن نبود، چون او خدا و کلیسای مسیح را رنجانده بود. پس می بایست درسی یاد بگیرد. به این خاطر به شیطان واگذار شد؛ یعنی از بدن مسیح بریده شد و خوشبختانه درسش را یاد گرفت. بعد از زحمات و سختی های زیاد سرانجام احساس پشیمانی نسبت به گناه خود کرد. در دومین نامه خود به قرنتیان پولس می نویسد چون این مرد توبه کرده و درسش را فرا گرفته باید او را بخشید. می توانیم چنین استنباط کنیم که وقتی او بخشش گناهان خود را یافت از نظر بدنی هم

شفا یافت (دوم قرن تیان ۲: ۶-۸). از این نمونه‌ها باز هم دیده‌ایم، که چطور خدا ناگهان حمایت خود را از یک ایماندار نامطیع و یاغی قطع می‌کند و می‌گذارد شیطان به او صدمه بزند. و دیده‌ایم چگونه خدا چنین شخص را بعد از اینکه کاملاً توبه کرده و دست از شرارت و کله‌شقی خود برداشته، دوباره احیا کرده است. در چنین مورد شخص مریض بی‌جهت دعا می‌کند تا خوب شود، او باید کاملاً از گناه خویش نسبت به خدا و کلیسا توبه کند. اینها تنها مواردی نبودند که پولس با آنها مواجه شده بود. هیمیناوس و اسکندر یک مورد دیگر بودند که باز پولس رسول آنها را به شیطان می‌سپارد تا یاد بگیرند دیگر کفر نگویند (اول تیموتاؤوس ۱: ۱۹-۲۰). چنین پیداست که این اشخاص که می‌خواستند برای خود مریدانی پیدا کنند، تعلیم غلط وارد کلیسا کرده بودند و حتی یاد می‌دادند که رستخیز انجام گرفته بود (دوم تیموتاؤوس ۲: ۱۷ و ۱۸). چنین تعلیمی اساساً گناه بزرگی نسبت به بدن مسیح است، زیرا آن جلالی را که با آمدن مسیح ظاهر می‌شود رد می‌کند.

فقط کسانی می‌توانند چنین تعلیم غلطی را که رستخیز را انکار می‌کند، تحمل کنند، (بگذریم از اینکه عده‌ای هم حتی ممکن است آن را قبول کنند) که عقاید غلط و منحرف از انجیل داشته باشند. این بدعت به قدری جدی بود که پولس تصمیم گرفت این مردان را به سختی مجازات کند. چنین کسانی هرگز طعم شفا را نخواهند چشید، مگر اینکه توبه کنند و از اشتباه خود دست بردارند.

فصل دهم: شیطان در هوس داشتن بدن

«بدن ... برای خداوند است و خداوند برای بدن است. آیا نمی‌دانید که بدن‌های شما اعضای بدن مسیح هستند؟ آیا شایسته است که عضوی از بدن مسیح را بردارم و آن را عضو بدن یک فاحشه بسازم؟ اِبدًا! آیا نمی‌دانید بدن شما معبد روح القدس است که خداوند به شما بخشیده است و در شما ساکن است؟ علاوه بر این شما دیگر صاحب بدن خود نیستید.» (اول قرن‌تین ۶: ۱۳ و ۱۵ و ۱۹- از مژده برای عصر جدید). پولس در اول قرن‌تین درباره بدن خداوند بیشتر صحبت می‌کند. در آیه‌های مذکور می‌بینیم که نقشه بزرگ خدا این است که قوم او مسکن یا معبدی باشد که روح خدا در آن قرار گیرد. این است مقصود عالی از آفرینش انسان که خدا بتواند در او ساکن شود و حیات خود را به وسیله او ظاهر سازد. پس خدا چنین مقرر کرده وقتی در بدن مسیح شرکت می‌کنیم، یک نان و یک بدن می‌شویم (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۷).

از اینجا می‌فهمیم که چقدر مهم است بدن‌های خود را به روح القدس بدهیم تا در آنجا ساکن شود. انسان به خودی خود کامل نیست. او طوری آفریده شده که نتواند بدون سکونت مسیح در خود ارضا شود. در همین جاست که با واقعیتی رو به رو می‌شویم. شیطان هم روح است و میل دارد بدنی داشته باشد. وقتی صحبت از شیطان می‌کنیم، البته منظور ما گروه بی‌شمار روح‌های ناپاک هم هست که به فرمان شیطان عمل می‌کنند. این روح‌های شریر، آزاد روی زمین می‌گردند تا بدنی پیدا کنند و در آن ساکن شوند. البته آنها به زور نمی‌توانند وارد بدنی شوند، بلکه باید اوضاع مساعد باشد تا بتوانند وارد شده اراده آن شخص را در دست بگیرند. حالا به فصل یازده لوقا مراجعه کنیم و از کلمات عیسی نکاتی درباره این موضوع یاد بگیریم.

در این فصل قضیه شفای مرد لالی را توسط عیسی ملاحظه می‌کنیم. عیسی برای شفای او روح پلیدی را از او خارج می‌کند. فریسیان حسود به عیسی تهمت می‌زنند که او به کمک بعزبول، رئیس روح‌های پلید، این کار را می‌کند. خداوند عیسی به این کفر چنین پاسخ می‌دهد که اگر شیطان بخواهد شیطان را بیرون کند، حکومت او نمی‌تواند دوام بیاورد. و عیسی اضافه می‌کند که خودش «انگشت خدا» این کارها را می‌کند (لوقا ۱۱: ۱۴-۲۳). عیسی خیلی جدی به یهودیان بهانه‌گیر اخطار می‌کند که مواظب گناه نابخشودنی باشند. با وجود این اخطار، برخی امروز هستند که با خیال راحت گناه می‌کنند بدون اینکه عواقب وخیم آن را در نظر داشته باشند. سپس خداوند هشدار دیگری به مرد شفا یافته داد، ولی در واقع مخاطبش همه کسانی بودند که در آنجا حضور داشتند.

«چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکان‌های بی‌آب به طلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت می‌گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم. پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند. آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر شریرتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از اوایلش بدتر می‌شود» (لوقا ۱۱: ۲۴-۲۶). حالا توجه بفرمایید این اخطار چقدر مهم است. گاهی مرض انسان به علت حلول روح پلید در اوست و گاهی هم شیطان فقط قهرش را بر انسان می‌ریزد و او را تحت فشار قرار می‌دهد، چنانکه در اعمال رسولان ۱۰: ۳۸ می‌خوانیم: «عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده اعمال نیکو بجا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید، زیرا خدا با وی می‌بود.»

به هر حال بدترین نوع قهر شیطان یا حلول روح پلید را در مورد شفای این شخص لال می‌خوانیم. عیسی تعریف می‌کند که چطور یک روح پلید که از انسان بیرون می‌رود در جاهای خشک دنبال آرامی می‌گردد، ولی پیدا نمی‌کند. روح شریر مشتاق داشتن بدنی است که بتواند خودش را پیوشاند، با این حال تا دیوار محافظی که خدا دور شخص کشیده شکسته نشود، روح شریر نمی‌تواند وارد شخص گردد (ایوب ۱: ۱۰). بدن، آن طور که خدا آن را آفریده، طبیعتاً در برابر ورود یک روح خارجی مقاومت می‌کند. وقتی روح پلید نتواند بدن دیگری پیدا کند که وارد آن شود، به فکر می‌فتد که دوباره سراغ بدنی برود که از آنجا بیرون آمده بود. او بر می‌گردد و وقتی «آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند»، خوشحال می‌شود. بدون معطلی می‌رود و هفت روح شریرتر از خودش پیدا می‌کند و با هم وارد آن مرد می‌شوند، به طوری که عاقبت آن شخص از اولش بدتر می‌شود.

در این واقعه اسفناک درس عبرتی است برای کسانی که به وسیله قدرت خدا رستگار شده‌اند و ایمان آورده‌اند، ولی بعد دوباره اسیر قدرت شیطان شده‌اند. چه چیزی منجر به این بدبختی شده است؟ توجه کنید: چیزی درباره اینکه این شخص به عمق گناه رفته باشد یا جنایت بزرگی مرتکب شده باشد، نوشته نشده، ولی به هر حال او اشتباه مهلکی انجام داده و دو برابر گناهکارتر از سابق است. هیچ انسانی به خودی خود کامل نیست. انسان خلق شد تا معبد روح القدس باشد. درمورد بالا، روح شریری آن شخص را گرفته بود، ولی مسیح او را بیرون کرد و شخص به طرز عالی رستگار شد، ولی بعد چه شد؟ آیا شخص از این عمل راضی شد؟ و آیا در مقابل، از مسیح دعوت کرد تا در زندگی‌اش ساکن شود؟

چون خداوند همیشه با دعوت وارد می‌شود، ولی شیطان می‌خواهد به زور داخل گردد. در روح هر بشری یک خلأ روحانی است که دیر یا زود باید پر شود. روح شریری که یک موقع در شخص بوده حالا در جاهای بی‌آب می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که دوباره بر می‌گردد. چقدر مهم است که انسان زندگی خود را با چیزهای روحانی پر کند و در بدن خداوند شرکت کند و بدن خودش معبد روح القدس شود. وقتی این کار را بکند، دیگر برای روح شریر که برگشته جایی باقی نمی‌ماند. افسوس که بعضی‌ها با حماقت به راه‌های گذشته خود ادامه می‌دهند و به خانه خدا نمی‌آیند. وقت به دعا نمی‌دهند و اگر هم بدهند خیلی کم است. کلام خدا را که نان حیات است نمی‌خوانند. نمی‌فهمند که انسان با نان طبیعی زندگی نمی‌کند، بلکه با هر کلمه‌ای که از دهان خدا بیرون می‌آید.

از راهنمایی کسانی که قصد کمک دارند سرباز می‌زنند و راه خودشان را پیش می‌گیرند و سرانجام شیطان با هفت روح شریر دیگر سر می‌رسند و اوضاع آن شخص بدتر از اولش می‌شود. توجه فرمایید مردی که عیسی درباره‌اش صحبت می‌کرد به گناه یا جرم خاصی متهم نبود. خداوند را با تمام قلب و قوت و فکر دوست داشتن. گرچقدرت عظیم خدا را در رستگاری خود دیده بود و از مرض خود آزاد شده بود. با این حال از این کار تشکر نکرد و از مسیح دعوت نکرد صاحب اختیار زندگی او شود. به سخن دیگر، او بدن خداوند را تمییز نداد. بدن خود معبد روح القدس بود، ولی به جای اینکه از روح القدس بخواهد که وارد زندگی‌اش بشود، «خانه» او «جاروب کرده شده و آراسته» بود و آماده شده بود برای یک روح دیگر، نه روح خدا. چیزی نمی‌گذرد که این شخص دوباره به چنگ شیطان می‌فتد.

یک نمونه جالب از این واقعیت را در زندگی شاؤول می‌بینیم. سموئیل در یکی از آن روزهای خوش شاؤول به او گفته بود که روح خداوند بر او خواهد آمد و او با انبیای دیگر نبوت خواهد کرد و به شخص دیگری تبدیل خواهد شد. نخستین دوران زندگی شاؤول با خوشی و میمنت توأم بود و خدا وعده‌های بی‌شماری به او داد، ولی زمانی رسید که شاؤول نامطیع و مملو از حسادت شد. هر چه به او اخطار شد توجهی نکرد و خواست‌های دل خود را دنبال کرد. سرانجام «روح خداوند از شاؤول دور شد و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت» (اول سموئیل ۱۶: ۱۴). تا مدتی خدا نسبت به این شاه خودسر باگذشت بود و هنگامی که داوود، آن خواننده خوش صدای اسرائیل به شاؤول خدمت می‌کرد و برایش چنگ می‌نواخت، روح شریر از شاؤول دور می‌شد و مرض روانی او برطرف می‌شد.

«و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاؤول می‌آمد که داوود بربط گرفته به دست خود می‌نواخت و شاؤول را راحت و صحت حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.» با این حال پادشاه باز هم به رفتار شریر خود ادامه می‌داد و روح شریر باز می‌گشت و این بار دیگر روح شریر از او بیرون نرفت. نمونه دیگر این واقعیت را می‌توان در زندگی ابی‌ملک دید که در دوران داوران به زور اموال مردم را ضبط می‌کرد و هفت نفر از برادرانش را کشت. او رفتار پدرش جدعون را فراموش کرده بود و هوس رسیدن به قدرت او را بر آن داشت که برادرانش را بکشد. به خاطر این جنایت خدا اجازه داد روح شریری بر او بیاد (داوران ۹: ۲۳).

شاید بدترین نتیجه وارد شدن روح ناپاک در شخص این باشد که آن شخص در این موقع متوجه نیست که از خدا دور شده است. شاؤول یک روز قبل از مرگش فهمید که خدا از او دور شده بود. (اول سموئیل ۲۸: ۶) درمورد شمشون هم همین اتفاق افتاد. به خاطر رفتار جسمانی خود، حضور خدا را از دست داده بود. «او ندانست که خداوند از او دور شده است.» (داوران ۱۶: ۲۰) این را به خاطر بسپارید: وقتی شخصی شفا می‌یابد، باید با تمام جان به خدمت خداوند بپردازد. خداوند بدون دعوت وارد نمی‌شود. اگر این شخص اجازه ندهد زندگی‌اش با روح مسیح پر شود، آن وقت روح شریر بدون دعوت می‌آید و وضع او از اول هم بدتر می‌شود.

فصل یازدهم: به شایستگی خوردن

«زیرا هر که می خورد و می نوشد، فتوای خود را می خورد و می نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی کند» (اول قرن تیان ۱۱: ۲۹). پیدا است که آیه بالا اشاره به شرکت در شام خداوند می کند. با این وجود از تمام مطلب آن فصل معلوم می شود که موضوع خیلی عمیق تر از آن است. درباره همین موضوع پولس می فرماید: «پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید» (اول قرن تیان ۱۰: ۳۱) و در آیه هفت از همان فصل اخطار می کند که «و نه بت پرست شوید مثل بعضی از ایشان چنانکه مکتوب است و قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب بر پا شدند.» غذا و بازی (لهو و لعب) می توانند بت ها بشوند. در رومیان فصل ۱۴، پولس رسول دستورات بیشتری برای خوردن می دهد. در آیه شش می گوید: «هر که می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر می گوید.» و در آیه ۲۰ اضافه می کند «بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد.»

پولس رسول به این ترتیب موضوع شام خداوند را با مقدمه ای آغاز می کند که درباره خوراک خوردن مسیحیان قرنتس است که باعث خشنودی خدا نمی شد. پولس می گوید: «زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را پیشتر می گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود» (اول قرن تیان ۱۱: ۲۱). به عبارت دیگر اینها معتاد خوراک بودند و چنان عادت خوردن، آنها را اسیر کرده بود که به بهانه خوردن شام خداوند، مقدار زیادی غذا به کلیسا می آوردند و می خوردند. پولس آنها را سخت توبیخ می کند و به آنها می گوید که به طرز ناشایست می خورند و می نوشند و در نتیجه احتمالاً مریض هم می شوند و ادامه می دهد که خوردن آنها چه در خانه و چه در میز عشاء ربانی، باید با احتیاط، اعتدال و تمییز دادن بدن خداوند باشد.

دوباره نگاهی به رفتار خدا با قوم بنی اسرائیل در بیابان می اندازیم. درست بعد از آزادی قوم اسرائیل، خدا با آنها عهد شفا بست و فوراً بعد از این عهد، دستوراتی در مورد و مطلب به آنها داد که به خاطر موقعیت خاص آنها بسیار ضروری بود. این دستورات در مورد توجه از بدن بود تا با اطاعت از آنها بتواند سلامتی و تندرستی که خدا وعده فرموده بود حفظ کنند. مطلب اول رژیم غذایی بود و دومی درباره استراحت بدن سخن می گفت. واضح است که تا مردم از قوانین خوردن و استراحت کردن طبیعی و مناسبی که خدا وضع کرده پیروی نکنند، مریض می شوند. تندرستی بستگی کامل با مراقبت از بدن دارد. بسیاری از مسیحیان از این واقعیت بی اطلاع هستند و فکر می کنند اگر نسبت به بدن خود توجهی نشان ندهند مهم نیست چون با یک دعای شبان کلیسا شفا خواهند یافت و وقتی شفا نمی یابند، به جای اینکه علت مرض خود را جستجو کنند، به خود می قبولانند که شفا برای آنها نیست و اشکال این کار را به جای اینکه در خود جستجو کنند به چیزهای دیگر مربوط می کنند.

هنگامی که بنی اسرائیل وارد بیابان شدند، به منطقه ای رسیدند که از خوراکی خبری نبود. خدای رحیم از آسمان من را برای آنها فرستاد، که مطمئناً از لحاظ مواد غذایی کامل بود. مزه خوبی هم داشت. طعمش مثل طعم «قرص های عسلی» بود (خروج ۱۶: ۳۱). گاهی هم خداوند بادی می فرستاد که برای آنها سلوی (بلدرچین) بیاورد تا تنوعی در خوراک آنها باشد (آیه ۱۳)، ولی همه از این برنامه راضی نبودند. این جماعت که تشکیل شده بود از اسرائیلی و عده زیادی غیراسرائیلی، همیشه هوس گوشت می کردند (اعداد ۱۱: ۴-۶). ببینید خدا در این موقعیت چه کار کرد. به هوس آنها توجه کرد و برای خوراکشان سلوی فرستاد، ولی در مزبور می خوانیم که: «شهوَت پرستی نمودند در بادی و خدا را امتحان کردند درهامون و مسألت ایشان را به ایشان داد، لیکن لاغری در جان های ایشان فرستاد» (مزبور ۱۰۶: ۱۴ و ۱۵).

تا این موقع در بین قوم اسرائیل هیچ کس لاغر و ضعیف نبود، ولی حالا بلایی در میان آنها عارض شد و مخصوصاً بر کسانی که دنبال شهوات خود می رفتند اثر گذاشت (اعداد ۱۱: ۳۳ و ۳۴). نوشته شده که بلا خیلی سخت بود و بسیاری کشته شدند. توجه کنید چطور پولس به این واقعه اشاره می کند، «و نه مسیح را تجربه کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند» (اول قرن تیان ۱۰: ۹). این گناه چه بود که بنی اسرائیل مرتکب شدند و باعث شد مرض و مرگ میان آنها بروز کند؟ گناه غرغر کردن بود در مورد غذایی که خدا به آنها می داد. می گفتند: «دل ما از این خوراک سخیف (پست) کراحت دارد» (اعداد ۲۱: ۵). آنها از برنامه غذایی که خدا برای آنها تهیه می کرد و باعث

سلامت بدن آنها می‌شد راضی نبودند، بعد مارهای آتشین آمده آنها را زدند و عده زیادی مردند. آن موقع بود که خدا به موسی دستور ساختن مار برنجین را داد و موسی آن را روی تیری گذاشت تا هر که به آن نگاه کرد شفا یافت. توجه کنید که خدا علاج مرض را نفرستاد تا وقتی که بنی‌اسرائیل از گناهش توبه کرد. پس از اینکه از خداوند طلب بخشش کردند، موسی برای آنها دعا کرد و رستگاری به وسیله مار برنجین که نمونه‌ای از مسیح بود پدید آمد (یوحنا ۳: ۱۴). خدا رحیم، مهربان و بخشنده است، ولی از ما انتظار دارد قوانین او را اطاعت کنیم. به همین دلیل می‌بینیم که وقتی وعده شفا را خدا به قوم خود می‌دهد، فوری روش غذا خوردن را هم به آنها می‌دهد، چون این چیزها برای ما نوشته شده است، نمی‌شود برداشت دیگری از این آیه‌ها کرد، جز اینکه خدا توجه ما را به این حقیقت معطوف می‌دارد که باید از شهوت غذاهای غنی و عالی دوری کنیم و با غذای ساده زندگی کنیم.

گرچه خوردن برخی غذاها در برخی موارد ممکن است بی‌ضرر باشد، ولی زیاده روی در خوردن این غذاها برای بدن مضر است. باید بخوریم تا بتوانیم زندگی کنیم. نه اینکه زندگی کنیم برای خوردن. باید در نظر داشت که وعده شفای خروج ۱۵: ۲۶ به شرط اطاعت از این دستور خدا امکان‌پذیر است. همین موضوع در کتاب دانیال نیز تعلیم داده شده. دانیال و دوستانش به بابل به اسیری رفته بودند. پادشاه بابل غذاهای مقوی دربار را برای آنها تعیین کرده بود که عبارت بود از شراب و گوشت‌های مقوی، ولی دانیال تصمیم راسخ گرفت که لب به آن غذاها نزند و به همین جهت درخواست غذای ساده‌تر یعنی سبزیجات کرد. خدمتکار پادشاه درابتدا راضی به بر آوردن خواهش دانیال نبود، ولی وقتی ده روز آزمایشی سپری شد، مشاهده گردید که رنگ و روی دانیال و دوستانش خیلی سالم‌تر از رنگ و روی کسانی است که از غذاهای سفارشی پادشاه می‌خوردند.

آیا فکر نمی‌کنید خدا مخصوصاً اجازه داده تا این واقعه در کلام وحی او نوشته شود تا درس تندرستی به ما داده باشد؟ چقدر جالب است که دانیال بعد از ۷۰ سال زندگی پرمشقت در اسارت، فکرش و بدنش از سلامتی کامل برخوردار بود و سه سال بعد از اینکه به دستور کورش قوم اسرائیل به سرزمین خود برگشتند او هنوز از این سلامتی برخوردار بود (دانیال ۱۰: ۱). این طور که پیداست در این موقع دانیال تقریباً صد ساله بود. بزرگترین خطر پرخوری این است که غذای اضافی در بدن تبدیل به چربی می‌شود و واقعیت این است که این چربی برای بدن کشنده‌ترین سم است. می‌گویند آدم‌های زیاد چاق هرگز آن قدر عمر نمی‌کنند که به سن پیری برسند. این یک واقعیت مسلم است. هر پزشک یا متخصص بیمه‌های اجتماعی به شما خواهد گفت که از هر شش مورد مرگ و میر در سن ۶۰ سالگی، پنج مورد به علت چاقی رخ می‌دهد.

این موضوع خیلی جدی است. یک متخصص بیمه عمر معمولاً با شخص میانسالی که اضافه وزن دارد بیمه نامه امضا نمی‌کند مگر اینکه وزنش را کم کند. چرا چربی بدن این قدر خطرناک است؟ به علت اینکه تعداد رگ‌ها را که خون در آنها جریان دارد، زیاد می‌کند. به خاطر این اضافه کار، قلب باید فعالیت بیشتری بکند. در نتیجه زودتر از کار می‌فتد و صاحبش را از بین می‌برد. ناراحتی قلبی بزرگترین مرض کشنده بشری است و علت بروز آن در اکثر موارد ازدیاد چربی در اثر پرخوری یا عدم توازن رژیم غذایی است. امراض دیگری هم به علت پرخوری بروز می‌کنند، مثل مرض قند، ناراحتی کبد و امراض دیگر. معمولاً در این اوضاع، مردم دنبال یک راه حل ساده می‌گردند. از خدا می‌خواهند آنها را شفا دهد. تا اینجا خوب است، ولی آنها چطور می‌توانند سلامتی خود را حفظ کنند اگر بخواهند دستورات تندرستی خدا را اطاعت نمایند؟

نویسنده، مریضی را می‌شناسد که پاهایش به قدری بی‌حس بود که بدون کمک چوب زیر بغل نمی‌توانست راه برود. اگر خدا فوری او را شفا می‌داد او باز هم نمی‌توانست راه برود چون خیلی چاق بود. این جور اشخاص با دست خود، قبرشان را می‌کنند. یک بار هم یک خانمی از ما تقاضای دعا کرد. مانند اغلب دختر خانم‌هایی که به سن ازدواج رسیده‌اند، او هم می‌خواست بدنی قلمی داشته باشد. چون وزنش زیاد بود می‌خواست برایش دعا کنیم لاغر شود. نگاه جدی به او انداختیم و بعد این آیه را برایش گفتیم: «این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.» شاید این جواب مضحک و سرسری به نظر برسد، ولی با کمال جدیت آن را گفتیم. هیچ راه دیگری جز رژیم درست و یا روزه برای کم کردن وزن نیست. اغلب مردم میل ندارند از روش روزه استفاده کنند. پس شاید بی‌مناسبت نباشد درباره روزه در اینجا اشاراتی بکنیم.

اغلب مردم از واژه «روزه» می‌ترسند و می‌گویند که نمی‌توانند روزه بگیرند، ولی همه ما باید گاه گاهی روزه بگیریم. منظورم روزه طولانی نیست، چون این جور روزه‌ها بدون شک برای همه نیست. به هر حال، خداوند ما عیسای مسیح به کسانی که روزه می‌گیرند، برکت مخصوصی وعده داده است و چقدر جای تأسف است که در این اوضاع بحرانی روحانی، تمام کلیسا به روزه و دعا نمی‌پردازد. به هر تقدیر منظور ما این نیست که روزه گرفتن راهی است برای کم کردن وزن. البته این روش بی‌تأثیر نیست، اما بهترین روش نیز نمی‌باشد. در واقع می‌شود با خوردن نیز وزن کم کرد. اشخاص مطلع می‌دانند که روش کم کردن وزن از طریق خوردن میوه و سبزیجات و پرهیز از نان و چربی، بهترین روش است حتی سریع‌تر وزن را کم می‌کند تا نخوردن غذا!

به این ترتیب می‌بینیم که خدا از طریق طبیعت، راه کم کردن وزن اضافی را به وفور در دسترس انسان قرار داده است، که اگر کسی به آن توجه نکند و به اضافه کردن وزن ادامه دهد، با دست خود ورقه مرگش را امضا می‌کند و زودتر از وقت طبیعی می‌میرد. کتاب‌هایی که در زمینه رژیم صحیح غذایی نوشته شده‌اند می‌توانند کمک خوبی در این زمینه باشند و می‌توان آنها را از هر کتاب فروشی تهیه کرد. اگر ناراحتی قلبی تنها نتیجه چاقی بود، با هم کافی بود که چاقی را خطرناک بدانیم، ولی نتیجه رژیم غذایی بی‌حساب فقط ناراحتی قلبی نیست، بلکه باید مرض قند، آب آوردن چشم، مرض کلیه و بسیاری امراض دیگر نیز به آن افزود.

برای اکثر کسانی که از مرض شفا یافته‌اند، تا مثل دانیال نخواهند با دقت از دستورات تندرستی اطاعت کنند و از غذاهای چرب و نرم پرهیز کنند، سلامتی آنها دوباره از دست خواهد رفت و امراض یکی پس از دیگری بر آنها عارض خواهد شد. همانطوری که مسیحیان باید قوانین خدا را اطاعت کنند تا بتواند روحا سالم بمانند، برای حفظ سلامتی بدن نیز باید از قوانین بهداشتی و تندرستی پیروی نمایند. خدا این طور مقرر کرده که فقط کسانی می‌توانند از سلامتی و تندرستی برخوردار باشند که از قوانین و دستورات مربوط به آن پیروی می‌کنند.

فصل دوازدهم: مراقبت از بدن: استراحت

نکته دوم که در وعده شفای الهی خروج ۱۵: ۲۶ قابل ملاحظه است، این دستورات است که قوم خدا باید از هفت روز هفته یک روز را به استراحت پردازد. چرا خدا این دستور را داد؟ پر واضح است، چون بدن انسان در عرض هفت روز نیاز به استراحت دارد. در این روز قوم اسرائیل حق نداشت خود را با کارهای روزانه‌ای که در شش روز هفته با آن مشغول بوده، درگیر سازد، بلکه باید استراحت می‌کرد. این یک امر اختیاری نبود در واقع بدن انسان طوری ساخته شده که نیاز مبرم به این استراحت منظم دارد. اگر بدن این استراحت را نداشته باشد، در دستگاه‌های بدن سم تولید می‌شود، مقاومت آن کاهش می‌یابد و احتمال وقوع مرض می‌رود. این یک واقعیت مسلمی است که اغلب مردم به علت مراقبت نکردن از بدن خود مریض می‌شوند. بدن ما عضوی است از بدن مسیح و ما مسؤول نگهداری از آن هستیم.

چندی پیش مردی پیش ما آمد و اظهار داشت که سخت مریض است و نیاز فوری به دعای ما دارد. به او گفتیم هزاران نفر منتظر دعای ما هستند پس او هم باید صبر کند. در ضمن به او گفتیم به جلسات کلیسایی بیاید تا ایمانش تقویت شود. گفت تمام روزهای هفته کار می‌کند و قادر نیست به جلسه بیاید. خواستیم روز یکشنبه بیاید، ولی جواب داد یکشنبه هم کار می‌کند به او گفتیم چون قانون خدا درمورد روزه استراحت می‌شکند و نمی‌خواهد از این کارش دست بردارد ما هم نمی‌توانیم برایش دعا کنیم مگر اینکه از سرپیچی از این قانون خدا دست بردارد. خدمتگزاران خدا و همسرانشان اغلب این قانون تندرستی را زیر پا می‌گذارند. روز یکشنبه معمولاً روز فعالیت سخت است. وقتی دوشنبه هم می‌رسد فشار کارهای شبانی بر دوش آنها سنگینی می‌کند و در نتیجه هیچ فرصتی برای استراحت ندارند. دیر یا زود از پا در می‌آیند.

همسران شبانان نیز اغلب به همین خاطر مریض می‌شوند. آیا فکر می‌کنید آنها احتیاج به شفای الهی دارند؟ شاید، خدا رحیم است و اغلب بیش از آن چه مستحق باشیم به ما رحم می‌کند، ولی اگر مرتب قوانین تندرستی را بشکنیم، در آخر باید جور آن را هم بکشیم. وقتی بدن به وضعی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند کار کند، آنوقت استراحت تنها علاج آن است. مدت این استراحت بستگی به مدتی دارد که نیروی بدن تحلیل رفته است. با این حال اشخاصی را در صف دعای ما می‌بینیم که از بدن خود به طرز غلط کار کشیده‌اند و وقتی شفا پیدا نمی‌کنند، گمان می‌برند شفای الهی درمورد آنها کارگر نیست. غالباً به فکر آنها نمی‌رسد که علت مرض خود را تشخیص دهند.

برخی خدمتگزاران کلیسا به بدن خود صدمه می‌زنند چون استراحت نمی‌کنند و به غلط فکر می‌کنند چون وقت کوتاه است باید همیشه برای خداوند کار کرد و استراحت نکرد، ولی می‌بینیم حتی خداوند ما عیسی که مدت خدمتش در این دنیا خیلی کوتاه‌تر بود و گرچه نجات مردم دنیا به او بستگی داشت، نه فقط به استراحت می‌پرداخت، بلکه به شاگردانش نیز می‌فرمود همین کار را بکنند. بعد از اینکه دوازده شاگرد را برای موعظه و شفا دادن فرستاد (مرقس ۶: ۷-۱۳) رسولان بازگشتند و از رویدادهای عجیب و عالی تعریف کردند. مسیح می‌توانست به آنها بگوید، چون حصاد فراوان است و کارگر کم، پس باید فوری سرخدمت خود برگردند، ولی نه! در مرقس ۶: ۳۱ نوشته شده که خداوند گفت: «به خلوت به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید»، آیا وقت تلف می‌شد؟ نه! گروه رسولان بعد از استراحت، سر حال به خدمت خود بازگشتند و این بار آن چنان قدرت شفا محسوس بود که هر که به مسیح دست می‌زد شفا می‌یافت (مرقس ۵: ۵۶).

نمونه بارز این واقعیت را که چطور عدم توجه از بدن منجر به مرض سخت می‌شود می‌توان در فصل دوم فیلیپیان مشاهده کرد. در اینجا درمورد اپفرودتس می‌خوانیم. پولس از او چون خادم وفادار مسیح تعریف می‌کند، ولی با این حال او مریض بود و مرضش آنچنان سخت که برای مدتی پولس از او قطع امید کرد. چرا این چنین شده بود؟ می‌خوانیم که به خاطر بزرگترین خدمت انجیل فوق از توانایی خودکار کرده بود. چنین استنباط می‌شود که وقتی پولس در فیلیپی بود و به کلیسا خدمت می‌کرد، اعضای کلیسا از او توجه کافی نکرده بودند. این کلیسا نو پا بود و آن طور که باید از رسول مسیح مراقبت به عمل نیاورده بودند. برای نخستین بار که پولس به فیلیپی رسید، او را زدند و زندانی کردند، که البته بعداً به علت لرزه خارق‌العاده‌ای نجات پیدا کرد (فیلیپیان ۱: ۱۳).

با توجه به این زحماتی که او کشیده بود، اعضای کلیسای فیلیپی حقیقتاً بود که احتیاجات او را در زندان تأمین می‌کردند. این طور که پیداست این کار را نکرده بودند، ولی اپفروودتس این بار را متحمل شد. این کار فوق از توانایی او بود و به همین دلیل بدنش مریض شد و نزدیک بود جاننش را از دست بدهد. همانطور که پولس می‌گوید: «زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند» (فیلیپیان ۲: ۳۰). گرچه خدمت اپفروودتس خدمت مقدسی بود، چون او از رسول خدا که مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود و در زندان به سر می‌برد مراقبت کرد، با این حال مریض شد. حالا چه بگوییم به کسانی که از بدن خود به خاطر کارهای کم ارزش‌تر توجه نمی‌کنند؟ در ضمن این را هم به یاد داشته باشید که سلامتی اپفروودتس فوری به او بازگردانده نشد.

خدا بر او رحم کرد، ولی کتاب مقدس می‌گوید او به تدریج بهبود یافت. چرا؟ چون بدن وقت لازم دارد تا قوای عصبی خود را بازیابد. البته هر کاری برای خدا امکان دارد، ولی معمولاً وقتی بدن در اثر بی‌توجهی مریض می‌شود، زمان لازم دارد تا مجدداً به حالت اولیه برگردد. شاید پرسید چرا کسی که زیادی کار می‌کند بدنش مریض می‌شود؟ جوابش این است که در اطراف ما میکروب‌های مضر وجود دارند. معمولاً وجود آنها خطری برای بدن طبیعی ایجاد نمی‌کند، چون قدرت دفاعی بدن آنها را نابود می‌سازد، ولی تا سازمان بدنی انسان رو به تحلیل می‌رود، این قدرت دفاعی نیز کارایی خود را از دست می‌دهد. میکروب‌های مضر و باکتری‌ها به سرعت زیاد شده و بر بدن غلبه می‌کنند. از طرف دیگر وقتی بدن استراحت می‌کند قدرت کامل احیا می‌شود و می‌تواند آن چه را که به بدن صدمه زده نابود سازد.

درباره این موضوع سخن بسیار است. به طور خلاصه این واقعیت را باید دانست که لازم است همانطور که از اتومبیل‌مان نگهداری می‌کنیم، از بدن خود نیز مراقبت کافی به عمل آوریم. گاهی موقعیت‌ها و اوضاع چنین حکم می‌کند که نباید از اتومبیل استفاده کرد. به همین طریق نیز نباید بیش از توانایی بدنمان به آن فشار وارد آوریم. کسی که بدون دلیل از بدنش کار می‌کشد یک روز به حالت اغما می‌فتد. در فعالیت‌های روزانه باید از عقل سلیم خود استفاده کنیم. شخصی که در هوای سرد هوس شنا می‌کند، باید جور سینه پهلوی را هم بکشد. کسی که در کوران هوا می‌نشیند سرما هم می‌خورد. در این چیزها باید عقل خود را به کار ببریم. در غیر این صورت نباید انتظار داشته باشیم سالم بمانیم.

فصل سیزدهم: بدن، هیكل خداوند است

«آيا نمی‌دانید که بدن‌های شما اعضای مسیح است؟ پس آيا اعضای مسیح را برداشته اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا. يا نمی‌دانید که بدن شما هیكل روح القدس است که در شماست که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید» (اول قرن‌تین ۶: ۱۵ و ۱۹ و ۲۰). از آنجا که ایمانداران با قبول روح مسیح عضوی از بدن خداوند می‌شوند، در نتیجه هیكل یا معبد روح القدس نیز می‌گردند. این یک واقعیت با هیبتی است. فراموش نکنید که روح القدس زمانی در قدس الاقداس، در پشت پرده داخلی هیكل ساکن بود، جایی که کاهن بزرگ جرأت نداشت بیش از سالی یک بار وارد آنجا شود، آن هم با پاشیدن خون، ولی اکنون خداوند از آن هیكل‌های سنگی خارج شده و جای دیگر سکونت دارد. کجا؟ با کمال تعجب، او در هیكل یا بدن ایمانداران ساکن می‌شود! حالا با وجود این واقعیت، ایماندار چگونه باید رفتار کند؟

در کلیسای قرن‌تس عضوی مرتکب زنا شده بود. پولس وقتی نامه به کلیسا می‌نوشت یادآوری این عمل زشت او را سخت تکان داد. چگونه می‌شود اعضای بدن مسیح را بگیریم و آنها را اعضای بدن فاحشه بسازیم؟ حاشا! بدن، هیكل روح القدس است، بنابراین مقدس است. ایماندار باید از ظاهر شرارت نیز به دور باشد، چه برسد به اینکه خود را در گناه آلوده کند. هنگامی که در جلسات دعا برای مریضان، عطای تمییز ارواح در کار بوده است، شاهد چیزهای عجیب بودیم. کسانی که به همسرشان خیانت کرده‌اند و هرگز از خیانت خود توبه نکرده‌اند و با این حال امید شفای الهی داشته‌اند، روح خدا آنها را به شدت تویخ کرده است. مردم نمی‌توانند در این کارها خدا را گول بزنند. سرپیچی از قوانین اخلاقی، ضربه مهلکی به قلب مسیحیت است. این ضربه قابل تحمل نیست. فقط توبه واقعی و قبول خون عیسی به عنوان پوششی برای این گناه می‌تواند چنین جنابت مهلکی را ببخشد.

با این حال هنوز هم هستند اشخاصی که به جای توبه در صف دعا می‌ایستند تا برای شفایشان دعا شود. این اشخاص قبل از اینکه رسول می‌گوید نباید به خود اجازه دهیم اعضای مسیح را بگیریم و آنها را اعضای یک فاحشه بسازیم. کسانی که این گناه را می‌کنند و خود را هنوز مسیحی می‌دانند در واقع با ناشایستگی در بدن خداوند شرکت می‌کنند و با این کار خود به جای برکت، لعنت دریافت می‌کنند. «زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند ...» یک مورد جالب دیگر نیز هست که روح خدا هنگام دعا تذکر می‌دهد و آن سیگار کشیدن است که به شدت مورد تویخ روح خدا واقع می‌شود. چرا این قدر مخالف سیگار کشیدن ایمانداران است؟ چون بدن، هیكل روح القدس است.

خدا نمی‌خواهد در بدنی که با این عادت کثیف آلوده است ساکن شود. سیگار کشیدن چه اشکالی دارد؟ نوزده نوع سم دارد که یکی از این سم‌ها نیکوتین است. نیکوتین فشار خون را افزایش می‌دهد و به شخصی که آن را مصرف می‌کند یک احساس نشئه موقتی می‌دهد. ولی فوری این نشئه از بین می‌رود و شخص احتیاج نشئه بیشتری در خود احساس می‌کند. استمرار سموم یک اثر مخصوصی دارند که در تمام مواد مخدر مشترک است و آن، تحریک دستگاه عصبی و لذت موقتی است که پس از چند دقیقه تبدیل به افسردگی می‌شود و در مصرف کننده هوس کشیدن سیگار دیگری را به وجود می‌آورد. این دوره به همین شکل ادامه می‌یابد. به کاغذ سیگار هم ماده مضر مخصوصی می‌زنند تا از خاموش شدن سیگار جلوگیری کند. سیگارهای نیمه سوخته که دور می‌اندازد میلیون‌ها تومان خسارت وارد می‌آورد.

تازه این کوچکترین ضرر سیگار است. شخص سیگاری پس از مدت کمی نسبت به حقوق دیگران لاقید می‌شود. در اطاق در بسته، دود سیگار او دیگران را که سیگاری نیستند ناراحت می‌کند، ولی او به این موضوع اهمیت نمی‌دهد. هوس سیگار کشیدن او آنچنان قوی است که فرصتی نمی‌دهد به دیگران فکر کنند. وقتی با قطار مسافرت می‌کنیم، هر ساعت یک سیگاری بیدار می‌شود و دود سیگار به هوا می‌فرستد و آن را آلوده می‌کند. بعضی در مقابل سیگار کشیدن خود، قهوه خوردن را مطرح می‌کنند که آن هم عادت است. ما از قهوه خورها طرفداری نمی‌کنیم، ولی تفاوت این دو زیاد است. تازه اگر قهوه خوردن هم به صورت عادت درآید آن را هم مثل هر عادت دیگر باید ترک کرد، ولی مقایسه قهوه خوردن با سیگار کشیدن کاری است نامعقول. یک سیگاری، بدون پاکت سیگار از خانه خارج

نمی‌شود و در طی روز از بیست تا چهل سیگار می‌کشد ولی آیا کسی پیدا می‌شود که در طی روز بیست فنجان قهوه بخورد؟ چقدر به هیکل روح‌القدس بی‌حرمتی است وقتی کسی دود سیگار به ریه‌هایش می‌فرستد. سیگار کشیدن شهوتی است که با سایر شهوت‌های بدن وابستگی نزدیک دارد. سیگار کشیدن یکی از علایم بی‌ایمانان است، ولی حیف که تعداد کسانی که خود را از ایمان‌داران می‌دانند، ولی اسیر سیگار هستند نیز کم نیست. سیگار چه اشکالی دارد؟ هیکل خدا را آلوده می‌کند و کسی که هیکل خدا را آلوده کند، خدا او را نابود می‌کند (اول قرنتیان ۳: ۱۷). مطمئناً عیسای مسیح که نمونه ماست، اگر در زمان ما می‌زیست سیگار نمی‌کشید. وقتی یک ایمان‌دار سیگار می‌کشد انگار این دود سمی را وارد بدن مسیح می‌کند. پس آیا این عجیب است که ایمان‌دارانی که سیگاری می‌کشند و ادعا می‌کنند به مسیح ایمان دارند مریض بشوند و نتوانند شفا یابند؟ چه قباحتی! بگذار چنین شخصی که ادعای ایمان به مسیح می‌کند از این عمل کثیف خود توبه کند.

کسی که خود را مسیحی می‌داند و سیگار هم می‌کشد، محال است این عادت تأثیر بدی نداشته باشد برخی می‌گویند سیگار کشیدن وجدان آنها را ناراحت نمی‌کند. کتاب مقدس (اول قرنتیان ۸: ۹-۱۳) به ما هشدار می‌دهد که نگذاریم آزادی ما (و یا بهتر است در این مورد بگوییم سوءاستفاده از آزادی) باعث لغزش دیگران شود. «بنابراین اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم»، چند نفر تا حالا از کلیسا دور شده‌اند وقتی فهمیده‌اند فلان معلم یا شما به سیگار معتاد است؟ برخی پزشکان که به فکر اخلاقیات نیستند، به خاطر رشوه‌ای که دلالتان سیگار به آنان می‌دهند، ضررهای سیگار را تکذیب می‌کنند. اکثر مجلات که بیشتر عایدی خود را از طریق آگهی‌های سیگار به دست می‌آورند، جرأت نمی‌کنند مقاله‌ای درباره خطرات جانی سیگار چاپ کنند.

ولی یکی از مجلات که آگهی قبول نمی‌کند در نتیجه زیر فشار نیست، حقایق را در این مورد بارها تکرار کرده است. یکی از این مقالات زیر عنوان «سرطان به وسیله پاکت سیگار» به نکات زیر اشاره کرده است. «بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۸ مرگ ناشی از سرطان ریه بیش از ده برابر افزایش یافت... در حال حاضر (۱۹۵۲) سرطان دهان و دستگاه تنفس در آمریکا هر سال ۱۹۰۰۰ مرد و ۵۰۰۰ زن را از پای درمی‌آورد... آمار مصرف سیگار بین سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۵۰ واقعا وحشتناک است... احتمال به روز امراض با مقدار سیگار مصرفی تناسب مستقیم دارد و در کسانی که روزانه ۲۵ سیگار می‌کشند، این احتمال ۵۰ بار بیش از کسانی است که اصلاً نمی‌کشند».

سرطان، تنها یکی از نتایج هولناک سیگار است. زیان‌های ناشی از آن خیلی بیشتر از این است. کسی که خود را وقف خدای نیکوتین کرده و برای او قربانی سوختنی (!) می‌گذراند بیهوده سعی می‌کند شفا یابد. آنچه درباره سیگار گفته شد، در مورد مشروبات الکلی نیز صادق است. عواقب وخیم و لعنت‌هایی که نصیب مصرف‌کنندگان مشروبات الکلی می‌شود به قدری روشن و آشکار است که نیاز به بحث در این مورد نیست. برای شخصی که کوچکترین نظر مساعد در مورد استعمال مشروبات الکلی داشته باشد، امید شفا برایش نیست، چون استعمال این سموم به شدت به وسیله کتاب مقدس نهی شده است. مصرف توتون یک عادت کثیف است و گاهی چنان شدت می‌یابد که با نیروی انسانی ترک آن محال می‌شود. مصرف‌کننده که این عادت را خیلی راحت شروع کرده اغلب موارد سیگار بر لب، به گور می‌رود. اسیر سیگار می‌شود. اگر پول نان نداشته باشد، پول سیگار را زیر هر سنگی هم که شده درمی‌آورد.

اغلب گداها را در کوچه و خیابان می‌بینیم که سیگار بر لب دارند، ولی می‌گویند پول نان ندارند. سیگار را هم مانند مشروبات الکلی مشکل می‌توان ترک کرد. بدون شک هزاران نفر به خاطر عدم توانایی ترک سیگار از ملکوت خدا بیرون مانده‌اند. خدا عنایت فرماید که اگر خود را مسیحی می‌نامیم و اسم شریف مسیح را بر خود گذاشته‌ایم، ولی هیکل خدا را با استعمال توتون، به هر شکلی که باشد ناپاک می‌کنیم، همین الان آن را ترک کنیم و از خدا بخواهیم ما را ببخشد. اگر در خود چنین تمایلی نمی‌بینیم، پس بهتر است برای شفا هم دعا نکنیم، چون بدن‌های ما اعضای بدن مسیح است. پس اجازه ندهیم نیکوتین داخل عضوی شود که به مسیح تعلق دارد. خدا به کسی که صمیمانه در پی رهایی از سیگار یا هر عادت زشت باشد شفا خواهد داد، ولی به یک شرط که خود را پاک سازد. باید کوشش جدی مبذول دارد تا از این عادت نامسیحی آزاد شود. اگر او از صمیم قلب و خالصانه بخواهد، خدا دعای او را جواب خواهد داد.

فصل چهاردهم: اعضای یک تن

اکنون به موضوع مهمی در زمینه مرض و تندرستی در زندگی مسیحی رسیده‌ایم. دیدیم که در هنگام عشاربانی وقتی در بدن شکسته خداوندان عیسی شرکت می‌کنیم، با این کار قسمتی از بدن مسیح می‌شویم. «نان را که پاره می‌کنیم آیا شرامت در بدن مسیح نی؟ زیرا ما که بسیاری یک نان و یک تن می‌باشیم، چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۶ و ۱۷). در نتیجه این کار شگفت‌آور روح خداست که پولس می‌گوید: «اما شما بدن مسیح هستید و فردا اعضای آن می‌باشد» (اول قرنتیان ۱۲: ۲۷). به این ترتیب ایماندار عهد جدید از این امتیاز عالی عضویت در بدن مسیح برخوردار است. این امتیاز عالی ایجاب می‌کند که مسؤولیت جدی در مورد روابط ما بین اعضا برقرار باشد. اعضای بدن مسیح به طور واقعی به یکدیگر وابسته‌اند. آنها هر یک مسؤول رفتار خود نسبت به دیگری هستند.

وقتی عضوی به درد می‌آید، سایر اعضا نیز با او هم درد می‌شوند، اگر صدمه‌ای به عضوی بزنیم، در واقع به خود زیان وارد آورده‌ایم، زیرا همگی اعضای یک بدن هستیم. پولس رسول متوجه برخی ناراحتی‌هایی که در کلیسای قرن‌تس پیش آمد کرده بود، گردید. بین اعضای کلیسا بر سر عقاید روحانی نفاق ایجاد شده بود و حتی برخی از آنها به نزاع پرداخته بودند. (اول قرنتیان ۱: ۱۰-۱۱) اغلب آنها جسمانی بودند و در بین آنها حسادت و زد و خورد مشاهده می‌شد. پولس به آنها چنین می‌نویسد: «زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌هاست. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید» (اول قرنتیان ۳: ۳). برخی از ایمانداران نسبت به ایمانداران دیگر مرتکب گناه سختی شده بودند (اول قرنتیان ۵: ۱).

بعضی از دست سایر اعضای کلیسا به دادگاه شکایت کرده بودند (اول قرنتیان ۶: ۱). این نفاق و جسمانیت حتی در شام خداوند نیز تأثیر گذاشته بود (اول قرنتیان ۱۱: ۱۷-۲۱). سپس پولس مطلبی بیان می‌کند تا نشان دهد که ایمانداران نمی‌توانند قانون بدن خداوند را زیر پا بگذارند و در مقابل صدمه‌ای نبینند: «زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند.» بعد پولس در باب دوازدهم، از همان آیه اول، نشان می‌دهد که چطور بدن مسیح در عین حال که یکی است اعضای بسیار دارد: «تمامی اعضای بدن بسیار است، یک تن می‌باشد، هم چنین مسیح نیز می‌باشد.»

پولس اضافه می‌کند که تمام ایمانداران بدون در نظر گرفتن اینکه آزاد باشند یا غلام، یهودی باشند یا غیریهودی، از یک روح هستند. هیچ عضوی نمی‌تواند به عضو دیگر بگوید من به تو نیاز ندارم. حتی ضعیف‌ترین اعضای بدن نیز مفید هستند. نباید در کلیسا هیچ نفاقی باشد، بلکه تمام اعضا باید از هم یکسان توجه کنند. بعد او اضافه می‌کند که اگر عضوی به درد آید سایر اعضا نیز در درد شریک می‌شوند. (آیات ۱۲-۲۶) این مطلب آخر بسیار مهم است. وقتی عضوی باعث ناراحتی عضو دیگری می‌شود، خود آن عضو هم که باعث ناراحتی شده از این ناراحتی مستثنی نیست. این است قانون بدن مسیح. زیر پا گذاشتن این قانون موجب مرض و درد می‌شود و این مرض شفا نمی‌یابد، مگر هنگامی که عامل ناراحتی از این گناهی که نسبت به برادر خود مرتکب شده توبه کرده آن را ترک کند. این نکته نیز قابل توجه است که نطق مهم پولس درباره محبت نیز فوری در فصل بعد آغاز می‌شود.

در یعقوب ۵: ۱-۱۶ که گفته شده که مریض باید کشیشان کلیسا را طلب کند تا بیایند برایش دعا کنند و روغن بمالند تا شفا یابد، در ضمن دستوری نیز داده شده: «نزدیک یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید.» منظور این است که امکان دارد مرض به علت رفتار بد نسبت به سایر اعضا به وجود آمده باشد. «اگر گناه کرده باشد از او آمرزیده خواهد شد.» بخشیده شدن ما به وسیله خدا با بخشیدن برادرانمان بستگی دارد. دعایی را که مسیح به شاگردان یاد داد این کلمات را در بر دارد: «خطایای ما را ببخش، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده‌اند، بخشیده‌ایم» (مژده برای عصر جدید) بارها عیسی خداوند به این موضوع اشاره کرد که اگر می‌خواهیم بخشیده شویم باید اول ببخشیم: «به همین طور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشید» (متی ۱۸: ۳۵).

وقتی یک ایماندار مریض می‌شود، باید همانطور که از کشیشان می‌خواهد برایش دعا کنند از کسانی هم که در دلش کینه‌ای دارد معذرت بخواهد، نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. اگر این اقدام صورت نگیرد بیم آن می‌رود که مریض از خدا شفا نیابد. عیسای مسیح هم چنین فرمود هرگاه مطلع شویم برادری بر ضد ما چیزی دارد، باید قبل از اینکه به قربانگاه برویم و هدیه بگذرانیم، اول با او آشتی کنیم (متی ۵: ۲۴). چه هدیه‌ای باید در قربانگاه بگذرانیم؟ پولس می‌گوید: «لهذا ای برادران، شما را به رحمت‌های پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شماس» (رومیان ۱۲: ۱). کاملاً معلوم است که منظور چیست. وقتی بدن‌های خود را چون قربانی پسندیده به روح‌القدس وقف می‌کنیم، عضو بدن مسیح می‌شویم و از قدرت و سلامتی او برخوردار می‌گردیم. ولی قبل از اینکه این کار را بکنیم، لازم است اول با برادران خود آشتی کنیم. زخم و پارگی در بدن، در تمام اعضا درد ایجاد می‌کند. اگر با همدیگر آشتی نکنیم، امکان دارد مریض و ضعیف بمانیم.

درک موقعیت اعضای بدن

هیچ یک از اعضای بدن جای عضو دیگری را اشغال نمی‌کند. «اگر تمام بدن چشم بودی کجا می‌بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می‌بود بوییدن؟ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود.» (اول قرتیان ۱۲: ۱۷-۱۸) به این ترتیب پولس به این امر اشاره می‌کند که در بین اعضای بدن مسیح گاهی حسادت نسبت به موقعیت اعضای دیگر به وجود می‌آید و اعضا ممکن است از جایی که خدا آنها را در آن نهاده همیشه راضی و خوشحال نباشند. برخی در کلیسا هستند که نمی‌خواهند خود را تسلیم کسانی کنند که خدا برای اداره و هدایت آنها تعیین کرده است. خداوند از ایمانداران می‌خواهد از رهبران اطاعت کنند: «مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید، زیرا که ایشان پاسبانی جان‌های شما را می‌کنند چون حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بجا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست» (عبرانیان ۱۳: ۱۷).

حیف که بعضی‌ها از این نظام خدا اطاعت نمی‌کنند. اطاعت نکردن از مسؤولین، در بدن مسیح زخمی تولید می‌کند و زمینه را برای مرض آماده می‌سازد. این اشخاص بدن خداوند را تمییز و تشخیص نمی‌دهند، به همین جهت مریض می‌شوند. سؤ تفاهم نشود. منظور ما اطاعت از مقامات علی‌رتبه کلیساهایی که قدرت خدا را نادیده می‌گیرند، نیست. ما باید در نوری راه برویم که خداوند عنایت می‌کند. به هیچ وجه توصیه نمی‌کنم که مسیحیان عضو سازمانی بشوند که در آن از قدرت خدا غافلند، اما کلیساهایی که به مسیح وفادار هستند، شایسته است که از رهبران آن اطاعت کنند و آنها را دوست داشته باشند، چون همانطور که نویسنده عبرانیان می‌گوید: «ایشان پایبانی جان‌های شما را می‌کنند، چون حساب خواهند داد.»

مریم و هارون به اختیارات موسی اعتراض کرده گفتند: «آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است؟ مگر به ما نیز تکلم ننموده؟ و خداوند این را شنید» (اعداد ۱۲: ۳). این داستان برای خوانندگان کتاب مقدس آشناست. خداوند فرمود که به موسی مقام خاصی داده و او را برای رهبری قوم تعیین کرده است. «چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟» (آیه ۸) و هنگامی که ابر از روی خیمه اجتماع برخاست، مریم به برص دچار شد و سرانجام در اثر میانجیگری موسی شفا یافت، چون موسی شفا یافت، چون موسی این دعا را کرد: «ای خدا او را شفا بده» (آیه ۱۳). مریم شفا یافت، ولی نه قبل از اینکه توبه کند. حتی بعد از توبه هم هفت روز می‌بایست بیرون لشکرگاه می‌ماند و بعد وارد لشکرگاه می‌شد (آیات ۱۴ و ۱۵). نتیجه‌ای که از این داستان می‌گیریم خیلی روشن است. مطیع نبودن به نظامی که خدا مقرر داشته، ممکن است باعث مرض شود، چنانکه در این داستان دیدیم.

خدا به صلاحدید خود اعضا را در بدن قرار داده و ما باید با یکدیگر همکاری داشته باشیم و به این طرح خدا احترام بگذاریم. هستند افرادی که به خاطر ناطاعتی از شبان کلیسا که خدا او را مقرر داشته، به امراض دچار می‌شوند. اهل خانه قورح نیز همین گناه را با شدت بیشتری مرتکب شدند. عمل آنها یک ناطاعتی آشکار بود و نتیجه گناه آنها آن شد که زمین دهان باز کرد و آنها را زنده زنده به کام خود فرو برد (اعداد ۱۶: ۳۲-۳۴). هنگامی که بنی‌اسرائیل به این کار خدا شکایت کردند و با آنها دامنگیر شد که تنها به واسطه میانجیگری هارون و موسی توانستند از این و با جان سالم به در برند. هارون و زندگان ایستاد و باز داشته شد» (اعداد ۱۶: ۴۸).

باز داستان دیگری در این مورد هست. درباره عزیا پادشاه می‌خوانیم که می‌خواست در کار کاهنان دخالت کرده مقام

آنها را غضب کند، ولی به برص مبتلا شد و تا آخر عمر هم مبروص ماند. عزیا پادشاه خوبی بود و خداوند را سالها خدمت کرده بود. ولی حیف، که در دوم تواریخ ۲۶: ۱۶ درباره‌اش می‌خوانیم که: «لیکن چون زور آور شد دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند.» از اینجا پیدا است که یک ایماندار باید جای خود را و جای دیگران را در بدن مسیح تشخیص بدهد. نباید فقط به نفع خودش کار کند، بلکه دیگران را نیز در بدن مسیح در نظر داشته باشد. اگر این کار را نکند، بر ضد بدن گناه می‌کند و در نتیجه ممکن است ضعیف و مریض شود، چون بدن خداوند را تمییز نمی‌دهد. اگر مریضیم و پی برده‌ایم که نسبت به برادر خود گناه کرده‌ایم و یا روحیه سرکش داشته‌ایم، بهتر است توبه کنیم و اقدام لازم را به عمل آوریم و آن موقع می‌توانیم منتظر باشیم از تندرستی بدن مسیح برخوردار شویم.

تشخیص بدن کامل مسیح

تا اینجا ایماندار در بدن مسیح را با توجه به رابطه او با دیگر ایمانداران یک کلیسا مورد مطالعه قرار دادیم. اینک نگاهی به جنبه دیگر این امر می‌کنیم که گرچه بسیار مهم است، ولی متأسفانه مردم درک کاملی از آن ندارند. بدن مسیح فقط از یک گروه ایماندار، یا یک سازمان تشکیل نشده است، بلکه شامل تمام ایمانداران در سراسر دنیا می‌شود. «زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود خواه یونانی، خواه غلام خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم» (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳). از این آیه چنین استنباط می‌شود که ما نباید فقط اعضای کلیسای خود را به رسمیت بشناسیم، بلکه تمام کسانی را هم که اعضای بدن مسیح را تشکیل می‌دهند.

در یکی از کتاب‌هایمان بنام «بشارت انجیل به دنیای امروز» این طور نوشتیم: «چون کلیسا در شناختن اعضای خود قصور کرده، در بین اعضا بیماری شیوع پیدا کرده است. مثلاً یکی از اعضای که خدا در کلیسا قرار داده است، نعمت‌های شفاست (اول قرنتیان ۱۲: ۲۸)، اما کسانی هستند که خود را جزو بدن مسیح می‌دانند، ولی با این نعمت‌ها مخالفت می‌کنند. بعضی دیگر هم اسما الهی را می‌پذیرند، اما با نظر مساعدی به آن نمی‌نگرند و یا از کسانی که این نعمت‌ها را در خدمت روحانی خود به کار می‌برند انتقاد بی‌جا می‌کنند. این جور اشخاص یا گروه‌ها، با این طرز فکر خود نمی‌توانند اعضای را که خدا در «بدن» قرار داده است تشخیص بدهند. به این ترتیب آنها خود را از عمل طبیعی «بدن» محروم می‌سازند. هر کس بدون دست و پا و گوش می‌تواند به زندگی دامه دهد، اما زندگی او طبیعی نخواهد بود، کسانی که خود را در شمار ایماندارانی می‌دانند که این تعضای بدن مسیح را تشخیص نمی‌دهند، نمی‌توانند منتظر دریافت برکات شفا برای شک و تردید خود باشند.

کلیسا فقط در صورتی می‌تواند از سلامت واقعی برخوردار باشد که تمام اعضایش این اجازه را داشته باشند که به طور طبیعی در بین خود کار کنند. فرقه پرستی از زمان عیسای مسیح تا به حال کلیسا را به مخاطره انداخته است. مثلاً، یک بار رسولان عیسی شخصی را که به نام عیسی، دیو بیرون کرد می‌کرد، اما از جرگه رسولان نبود ممانعت کردند که این کار را نکند. عیسی رسولان را به خاطر این عمل سرزنش کرد و گفت: «او را ممانعت نکنید» (لوقا ۹: ۵۰). در تاریخ کلیسای اولیه به چند مورد دیگر از این فرقه بازی‌ها بر می‌خوریم. یک بار بعضی از مسیحیان به خاطر موضوع ختنه می‌خواستند کلیسا را تجزیه کنند (اعمال رسولان ۱۵) باز یک بار دیگر در کلیسای قرن‌تس بر سر موضوع تعمید آب نفاقی افتاد. یک گروه از پولس پیروی می‌کردند، گروه دیگر از اپلس، سومی از پطرس (اول قرنتیان ۱: ۱۱-۱۳). به خاطر همین چند دستگی پولس دیگر از تعمید دادن دست کشید و آن را به خود کلیسای محلی واگذار نمود.

مسیحیان قرن‌تس «بدن مسیح» را تشخیص نمی‌دادند. در نتیجه خیلی از آنها ضعیف و مریض بودند. هر جا چند دستگی باشد، همه جور بدی دیده خواهد شد. حسادت، ستیز، دودستگی، تعصب فرقه‌ای، باعث می‌شود مردم دور خود دیوار جدایی بکشند. سازمان‌های کلیسایی در واقع یک نوع قرارداد کار هستند که بین مسیحیان نوشته می‌شود، اما این قراردادها نباید «بدن مسیح» را مختل کند. ایمانداران واقعی، متعلق به هر گروه و کلیسایی می‌خواهند باشند، جزو «بدن مسیح» هستند، ولی فقط یک قسمت از بدن را تشکیل می‌دهند. اشخاص جسمانی و دنیوی که فکر می‌کنند گروه و کلیسای آنها تمام بدن مسیح را تشکیل می‌دهد و دیگر جایی برای دیگران در آن بدن نیست، سخت در اشتباه هستند.

مشاجره‌ها و بحث‌هایی که بر سر این موضوع در گرفته هرگز باعث پیشرفت کلیسا نشده، بلکه بدن مسیح را پاره

پاره و زخمی کرده است. هیچ وقت تمام انسان‌ها، هر قدر هم خوب باشند، نمی‌توانند به طور هم زمان ناگهان به تمام جنبه‌های حقیقت پی‌ببرند. «الحال در آینه به طور معما می‌بینیم، لیکن آن وقت رو به رو علم باعث تکبر است، لیکن محبت بنا می‌کند.» اگر می‌خواهید کلیسا از نظر جسمی و روحی شفا یابد، باید تمام «بدن مسیح» را حتی اگر اعضایش در علم و دانایی کامل نباشند، تشخیص بدهیم و بپذیریم. البته خط حد فاصلی هست که باید بکشیم، محال است با کسانی که قدرت روح را انکار می‌کنند مشارکت داشته باشیم، چون به وسیله روح خداست که در یک «بدن» تعمید گرفته‌ایم. این است اساس مشارکت ما. اختلافات جزئی بر سر مسایل کلیسایی مثل تعمید آب، عطایای روح و غیره نباید باعث جدایی «بدن مسیح» گردند.

گرچه این مسایل مهم هستند، ولی نه به اندازه‌ای که باعث تفرقه بدن مسیح بشوند. اگر می‌خواهیم شاهد شفای بدن در بین اعضا باشیم، باید نخست خیلی جدی به شفای روحانی تمام «بدن» توجه کنیم. در اینجا فرصت نیست که موضوع را بیش از این بررسی کنیم و فقط این نکته را اضافه می‌کنیم که خدا هر یک از ایمانداران را خوانده است تا نسبت به کلیسایی که در آن عضویت وفادار باشد و در عین حال دیگر ایمانداران را از هر کلیسا می‌خواهند باشند، دوست داشته باشد. البته اگر کلیسایی که او در آن عضو است، فرقه پرست باشد، او هم تحت تأثیر برای سلامت روح و بدن او مضر خواهد بود. خدا کند هر چه زودتر ایمانداران پر از روح همدیگر را قبول داشته با هم مشارکت برقرار کنند. آن موقع است که کلیسا سلامت خود را باز خواهد یافت و زخم‌هایی که در اثر تفرقه به وجود آمده التیام خواهد یافت.

پولس رسول می‌گوید بسیاری مریض و ضعیف هستند، چون بدن مسیح را تشخیص نمی‌دهند. او اظهار می‌دارد: «شما بدن مسیح هستید و فردا اعضای آن می‌باشید.» ما بدن مسیح هستیم. گوشتی از گوشتش و استخوانی از استخوانش. آیا اعضای بدن مسیح باید مریض باشند؟ خدا نکند! هستند کسانی که فکر می‌کنند که اراده خداست که اعضای بدن مسیح بشوند. دلیل قوی اینها نیز «خاری در جسم» پولس است (دوم قرنتیان ۱۲: ۷). به این صورت بحث و استدلال می‌کنند که اگر پولس، آن رسول بزرگ، مریض بود، پس می‌توان نتیجه گرفت که گاهی اوقات خدا اراده می‌کند که قوم او به مرض دچار شوند. البته اگر بتوان ثابت کرد که منظور پولس از «خاری در جسم» همان مرض است، شاید بتوان استدلال بالا را بررسی کرد، ولی آیا «خاری در جسم» پولس، مرض بود؟ نشان خواهیم داد که این ادعا کاملاً پوچ و بدون هیچ دلیلی از کتاب مقدس است.

اولا مفسرین بزرگ کتاب مقدس که به شفای الهی نیز اعتقاد ندارند، قبول می‌کنند که هیچ مدرکی نیست تا ثابت کند این استعاره‌ای که به کار رفته صحبت از مرض می‌کند. در تفسیر کتاب مقدس انگلیسی «اسکافیلد» در مورد این مطلب چنین آمده است: «نمی‌توان این را با اطمینان کامل فهمید و همان اندازه که مکاشفات کتاب مقدس الهام خداست، رازهای مخفی نیز جزو الهام می‌باشد. خار مخصوص پولس به این خاطر تشریح نشده تا تسلی که پولس یافته بود نصیب کسانی بشود که خارهای گوناگون ممکن است داشته باشند.» برخی بدون هیچ استدلالی، اظهار می‌دارند که خار پولس یک نوع بیماری چشمی بود که باعث تضعیف بدن می‌گشت و شخص را تقریباً کور می‌کرد. اگر هیچ دلیل کافی است که اگر او به چنین مرضی مبتلا بوده باشد.

بی‌شک خداوند او را شفا داده بود! چون حنانيا به هدایت خداوند به مکانی که پولس در آن دعا می‌کرد رفت و دست بر او گذاشت تا او بینایی‌اش را باز یابد (اعمال رسولان ۹: ۱۷) در یک رویایی این واقعه برای پولس ثابت شده بود (آیه ۱۲) و کتاب مقدس می‌گوید او بینایی خود را باز یافت (آیه ۱۸) همین آیه کافی است که بر هر نوع عقیده غلط مبنی بر مرض چشم یا کوری پولس خط بطلان بکشد. هیچ شکی نیست که پولس حتماً «خاری در جسم» داشت، اما این خار چه بود؟ در این مورد باید بگذاریم خود کتاب مقدس به ما جواب بدهد. کتاب مقدس «خاری در جسم» را چه چیز می‌داند؟ همه در این امر متفق‌القولند که در اینجا زبان استعاره به کار رفته و غرض از آن خار واقعی نیست. حالا خواهیم دید که کتاب مقدس اصطلاح «خار در جسم» را برای معرفی اشخاص به کار می‌برد، نه امراض. در اعداد ۳۳: ۵۵ موسی می‌گوید: «اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید، کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید در چشمان شما خار خواهند بود و در پهلوه‌های شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید خواهند رنجانید.»

یوشع، بعد از مدتی دیگر، می‌گوید: «برای پهلوه‌های شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود» (یوشع ۲۳: ۱۳) و باز در داوران ۲: ۳ خداوند درباره کنعانیان می‌گوید و آنها «در کمرهای شما خارها خواهند بود.» پس ملاحظه می‌کنیم که طبق کتاب مقدس، «خاری در جسم» مرض نیست، بلکه شخصی است که شیطان به کار می‌برد تا به فرزندان خدا جفا و آزار برساند. «خار در جسم» پولس نیز چیزی مثل این بود. بارها پولس رسول بر مخالفان خود پیروز شده بود. یک بار شخصی که با پولس مخالفت می‌کرد کور شد. در یک مورد دیگر دختری که روح مخالفت در او بود و شیطان او را به کار می‌برد، مزاحم خدمت پولس شد، ولی پولس روح شیطان را از وجود او بیرون کرد و دختر آرام شد. وقتی پولس رسول به زندان افتاده بود، زلزله‌ای پایه‌های زندان را لرزاند و درها را باز کرد، ولی زمانی فرا رسید که دیگر چنین موقعیت‌های رهایی بخش نصب پولس نشد. او را به زندان انداختند و او مدت مدیدی در آنجا ماند و به نظر می‌رسید که مردان شیطان صفت بر او غلبه کرده‌اند.

همانگونه که کنعانیان برای بنی‌اسرائیل «خاری در جسم» بودند، همانطور هم این مخالفان برای پولس «خار» بودند. با همه اینها یک مقصود الهی در کار بود. وقتی پولس در زندان بود، تعداد زیادی رساله‌های عالی نوشت. اگر او در این مدت آزاد می‌بود و بشارت می‌داد، احتمال نوشته شدن این رساله‌ها خیلی کم می‌بود. مطلب دیگری نیز هست که کسانی که معتقدند «خار در جسم» پولس مرض بوده، لازم است به آن توجه کنند و درست قبل از اینکه پولس درباره این «خار» صحبت کند، زحمات و شکنجه‌هایی را که به خاطر مسیح دیده بر می‌شمارد. درباره خود می‌گوید:

«در محنت‌ها افزون‌تر، در تازیانه‌ها زیاده‌تر، در زندان‌ها بیشتر، در مرگ‌ها مکرر» (دوم قرن‌تیاں ۱۱: ۲۳ - ۳۳). یک شخص بیمار نمی‌تواند در چنین زحمات زیاد، پایداری کند. اگر واقعا شخص بیماری چون پولس می‌توانست چنین تحملی در مقابل این زحمات داشته باشد، دعا می‌کنم که همه فرزندان خدا به این موضوع مبتلا بشوند! واقعیت این است که پولس رنج و زحمت بسیار کشیده بود، ولی هرگز در این آیات ذکری از مرض او نشده است. چرا مرض جزو زحمات نیست؟ چون مسیحیان اعضای بدن مسیح هستند. اراده خدا این نیست که بدن مریض باشد. بلکه وقتی بدن مسیح روی زمین بود، متحمل درد و رنج شد. خسته و درمانده گشت، مسیح گرسنه شد، تشنه شد. برای مردم گمراه دنیا درد و عذاب کشید. بلکه و سرانجام بدنش روی صلیب مرد، ولی او هرگز بیمار نشد. پس ما هم که اعضای بدن مسیح هستیم، مثل او خسته و درمانده می‌شویم و مانند او تابع دردها و رنج‌ها هستیم و اگر بازگشت او به تأخیر بیافتد، مثل او خواهیم مرد، ولی چون بدن او هرگز مریض نشد، مسلماً اراده خدا نیز این نیست که ما مریض باشیم، زیرا همه ما اعضای بدن او هستیم. اگر تشخیص و تمییز دهیم که بدن ما از بدن مسیح است، دیگر مریض وضعیت نمی‌شویم و قبل از موعود خود، نخواهیم مرد.

در همان فصلی که درباره مکاشفه طبیعت اسرار آمیز بدن مسیح صحبت می‌کند، در آیه سه این کلمات را می‌خوانیم: «سر هر مرد مسیح است». همین امر در افسسیان ۱: ۲۲ تکرار شده و می‌گوید که خدا مسیح را «سر همه چیز به کلیسا داد». باز در کولسیان ۱: ۱۸ این مکاشفه تکرار شده است. درست است که ما اعضای بدن مسیح هستیم، اما خود او سر است! اندام راهنماکننده و دستوردهنده بدن، سر است. اعضای بدن فقط عاملی هستند جهت انجام دادن اراده سر.

اعتماد به خداوند

اگر مسیح سر است و ما اعضای بدن او، پس باید جریاناتی طبیعی فی‌مابین برقرار باشد. ما دیگر مال خودمان نیستیم، بلکه به قیمتی خریداری شده‌ایم و اعضای بدن او هستیم تا هر طور او صلاح بداند را به کار برد. زندگی ما دیگر برای راحتی خودمان نیست، بلکه برای پیشبرد نقشه‌های عالی او. احتمالاً دلیل نیمی از امراض که در کلیسای مسیح است در همین مطلب نهفته است. اعضای کلیسا به جای اینکه جهت هدایت و تأمین نیازهای خود به مسیح تکیه کنند و او را رئیس یا سر خود بدانند، به خود توجه دارند و از آینده می‌ترسد و از هر نوع احتیاج مالی و مشکلاتی وحشت دارند. آنها متأسفانه مشکلات خود را هر روز به حضور خداوند نمی‌آورند، آن طور که می‌بینیم دانیال می‌کرد. به عوض آن، تحت تأثیر این مسأله و آن مشکل قرار گرفته از اراده خدا دور می‌شوند. سراینده مزامیر که با هدایت روح خدا سخن می‌گوید، راه حل این مشکل را به ما می‌دهد.

مزمور ۳۴: ۶-۱۰: این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را تمامی تنگی‌هایش رهایی بخشید. فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان اوست، اردو زده ایشان را می‌رھاند. بچشید و ببینید که خداوند نیکوست. خوشا به حال شخصی که به او توکل می‌دارد. ای مقدسان خداوند از او بترسید، زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست. شیر بچگان بینوا شده گرسنگی می‌کشند او را هیچ کمی نیست. شیر بچگان بینوا شده گرسنگی می‌کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد. مزمور ۳۷: ۳-۷، بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو و در خداوند تمتع ببر، پس مسألت دل تو را به تو خواهد داد. طریق خود را به خداوند بسپار و به روی توکل کن که آن را انجام خواهد داد و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر. نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حيله‌گر خود را مشوش مساز.

مزمور ۳۷: ۲۳ و ۲۵ و ۳۷، خداوند قدم‌های انسان را مستحکم می‌سازد و در طریق‌هایش سرور می‌دارد. من جوان بودم و الان پیر هستم. و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند. مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را بین، زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است. ما باید آن قدر این وعده‌ها را بخوانیم تا قسمتی از وجود ما شوند. خداوند از ما می‌خواهد هر روز راه خود را به او بسپاریم. هر روز مشکلات خود را باید با اطمینان و ایمان به دستهای خدا بسپاریم. بعد به خدا فرصت عمل بدهیم. او سر فرصت همه چیز را برای خوبی ما به کار خواهد برد، اما اشتباه بزرگی که ما مرتکب می‌شویم این است که اغلب ما هر روز مشکلات و راه‌ها و نقشه‌های خود را به دست خداوند نمی‌سپاریم. بنابراین خدا را مجبور می‌کنیم ما را به حال خودمان واگذارد و در نتیجه به ضرر خود کار می‌کنیم. خودداری از سپردن کامل راه خود به خداوند باعث بروز شک و ترس و عدم اطمینان می‌شود. ترس نیز راه را برای امراض عصبی که دامن‌گیر عده زیادی از مسیحیان است، هموار می‌کند. ایوب در مصیبت خود گفت: «زیرا ترسی که از آن می‌ترسیدم بر من واقع شد و آن چه از آن بیم داشتم بر من رسید. مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد» (ایوب ۳: ۲۵ و ۲۶). ایوب در این وقت هنوز یاد نگرفته بود کاملاً بر خدا اعتماد کند. ترس وجود او را پر کرده بود و از آن چه می‌ترسید بر سرش آمد. اگر مسیح سر ماست، باید زندگی خود را کاملاً به او بسپاریم. ترس نقطه مقابل ایمان است.

جراحان توانسته‌اند یک جراحی خیلی حساس روی معده انجام داده ناراحتی معده ناشی از ضعف اعصاب را برطرف سازند. این «اعصاب غصه» که باعث ناراحتی معده می‌شوند طی این عمل جراحی برداشته می‌شوند تا دیگر غصه‌ها و نگرانی‌های بیمار روی معده‌اش اثر نکند! چقدر عالی خواهد شد اگر اجازه دهیم «طبيب اعظم» ترس‌ها و غصه‌های ما را بردارد. اگر این کار را بکنیم دیگر غصه و ترس بر ما اثری نخواهد کرد. اغلب اوقات آن چه شخصی برای شفای

کامل احتیاج دارد همین است: توکل و اعتماد به خداوند. شخصی که با اصرار به غم و غصه خوردن ادامه می‌دهد چطور می‌تواند از مرض اعصاب شفا یابد؟ آن چه درباره احساس غم و غصه گفته می‌شود در مورد سایر احساس‌های مخرب نیز صدق می‌کند. عصبانیت می‌تواند عامل ازدیاد فشار خون و سایر ناراحتی‌ها باشد. حسادت، کینه و احساس‌هایی نظیر آن برای سلامتی مضرند. دعا، برای شخصی که این کارهای بیماری‌زا را انجام می‌دهد چه دردی را دوا می‌کند؟ عامل بیماری باید از بین برود. ترس، حسادت و کینه، بیماری روح هستند. ما باید قبل از اینکه به فکر شفای بدن باشیم که نتیجه بیماری روح است، اول از آنها آزاد شویم. راه آزاد شدن از این چیزها کدام است؟ پولس در فیلیپیان ۴: ۶ پاسخ ما را می‌دهد: از هیچ چیز نگران نباشید، بلکه همیشه در هر مورد با دعا و مناجات و سپاسگزاری تقاضاهای خود را در پیشگاه خدا ابراز نمایید. این است راه آزاد شدن از حالات عصبی. هر روز مشکلات خود را در دست‌های خدا بگذارید. او را برای جواب شکر کنید. بگذارید زندگی شما کاملاً در اراده او باشد. در آن صورت زندگی شما دیگر با شکست مواجه نخواهند شد، بلکه همیشه پیروز خواهد بود. حالات عصبی‌تان فراموش خواهد شد، زیرا شما بر «ال‌شا‌دا‌ی» توکل کرده‌اید. در او هیچ ترسی نیست، بلکه روشنائی که تا نهار کامل رو به ازدیاد است.

این لازم است که با جدیت با شیطان مقاومت کنیم. شیطان شکست خورده است، ولی شکست خود را قبول نمی‌کند مگر اینکه ما با او مقاومت کنیم. «با شریر مقاومت کنید و از شما خواهد گریخت». هیچ دلیلی وجود ندارد که بگویید ایماندار نباید بدنش سالم باشد. همانطور که روح او سالم است، بدنش نیز باید باشد. طبعاً آدم هفتاد ساله نباید انتظار داشته باشد مثل زمانی که بیست سال داشت سالم باشد. البته افراد استثنایی نیز بوده‌اند که تا سنین بالا از سلامت کامل برخوردار بوده‌اند، مثل موسی (تثنیه ۳۶: ۷) کالیب نیز نمونه دیگری است. (یوشع ۱۴: ۱۰ - ۱۱) کتاب مقدس صحبت از تازه شدن جوانی می‌کند (مزمور ۱۰۳: ۵) این وعده استثنایی است برای اشخاصی استثنایی. منظور این کتاب بحث پیرامون این موضوع نیست، بلکه می‌خواهیم بگوییم که می‌توانیم بر تجربه‌ای دست یابیم که طی آن بر مرض مسلط باشیم و از سلامتی طبیعی برخوردار گردیم و این را نه برای خوشگذرانی خود، بلکه جهت خدمت مؤثر در ملکوت خداوند، می‌خواهیم. همیشه اشخاصی یافت می‌شوند که بگویند، «همه اینها را که می‌گویید ما انجام داده‌ایم، ولی به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم، حالا چه کار کنیم؟» بعضی‌ها آنقدر به شکست عادت کرده‌اند که روحشان در اثر یأس و نوامیدی مسموم شده و دیگر نمی‌توانند خودشان را از این حالت برهانند. آیا در چنین موردی روزه می‌تواند مؤثر باشد؟ بدون شک در موارد یأس و نوامیدی بی‌حد، روزه می‌تواند کاری انجام دهد. مسیح خداوند فرمود در مورد برخی‌ها که دیو دارند، تنها با روزه و دعا می‌توان طلب شفا نمود. در مورد روزه خوب است به نکات مهم زیر توجه کنیم.

اول از همه، روزه باید برای خدا باشد نه برای انسان. هیچ چیز برای یک ایماندار بدتر از این نیست که در کلیسا راه بیافتد و بگوید «امروزه روز ششم روزه من است». این روزه برای مردم است نه برای خدا. خداوند امر فرموده که ما در نهان روزه بگیریم و پدر آسمانی ما به ما پاداش خواهد داد (متی ۶: ۱۶ - ۱۸). اگر کسی از این امر اطاعت کند، مسلماً هرگز در بین جمع خودش را نشان نخواهد داد که روزه گرفته است. تمام مزایا و برکات روزه از بین می‌رود اگر شخصی روزه‌دار سعی کند خود را جدا از دیگران تلقی کند. زیان‌های روزه غلط را می‌توان در اشعیا ۵۸: ۱ - ۸ یافت. در اینجا برکات روزه مناسب نیز آمده است. البته مواردی نیز پیش می‌آید که تمام کلیسا یا اکثر اعضا با هم روزه می‌گیرند (یونس ۳: ۷ - ۱۰ و اعمال رسولان ۱۳: ۱ - ۲). در این مورد معلوم است که روزه نمی‌تواند نهانی باشد. در ضمن شهادت دادن کسی در مورد اینکه چگونه روزه باعث پیروزی روحانی‌اش گشته، کار اشتباهی نیست. اگر کسی با این انگیزه روزه می‌گیرد که یک سر و گردن از دیگران بلندتر شود، روزه او نه به درد خودش می‌خورد نه به درد دیگران. کمتر کسی شاید اقرار کند که چنین انگیزه‌ای دارد، ولی دل ما فریبده است. همه ما باید از سقوط شیطان که انگیزه آن غرور بود درس عبرت بگیریم. خدا شخصی را به کار می‌برد که از ته دل بگوید، «او باید بزرگ شود و من کوچک». نمونه‌های کتاب مقدس نشان می‌دهند که معمولاً روزه باید مدت معینی داشته باشد. کرنلیوس تا ساعت ۳ بعد از ظهر روزه گرفت. پولس، مطابق اعمال رسولان ۹: ۹ و ۱۹ سه روز روزه گرفت. این طور که پیدا است مسیحیان باید روزه‌های کوتاه در زندگی خود داشته باشند (اول قرنتیان ۷: ۵، مرقس ۲: ۱۸ - ۲۰). در ضمن در کتاب مقدس روزه طولانی نیز هست. این نوع روزه وقتی اجرا می‌شد که احتیاج شدیدی پیش آمد می‌کرد و با دعا، مستجاب نمی‌شد.

این موارد اضطراری در زندگی اشخاصی پیش می‌آید. موسی چهل روز روزه گرفت و این در موقعی بود که قوم اسرائیل نزدیک بود زیر خشم خدا به کلی نابود شود (خروج ۳۲: ۳۱، ۳۴: ۲۸). هنگامی که یکی از روسای شیطان با جواب دعایی که قرار بود روز اول داده شود مقاومت می‌کرد، دانیال به مدت سه هفته «خوراک لذیذ» نخورد (دانیال ۱۰: ۲). سر انجام جواب دعا همراه با درود فرشته به دانیال رسید: «ای دانیال مرد بسیار محبوب». مسیح خدمت خود را بعد از چهل روز روزه آغاز نمود. کتاب مقدس می‌گوید که قبل از اینکه روزه بگیرد او «پر از روح القدس» بود، ولی بعد از روزه «به قوت روح» کار خود را شروع کرد. لازم به تذکر است که در این روزه‌های طولانی قدرت مافوق طبیعت در کار بود چون این اشخاص حتی آب نیز نمی‌خوردند و این از نظر انسانی محال است (خروج ۳۴: ۲۸). این نوع روزه استثنایی است و نباید برای مسیحیان امروز الگو قرار گیرد. در متی ۱۷: ۲۱ مشاهده می‌شود که بعضی ارواح پلید هستند که بدون روزه اخراج نمی‌شوند. وقتی شاگردان نتوانستند روح صرع را از آن پسر اخراج کنند، مسیح به ایشان فرمود: «این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود». به هر حال روزه‌های طولانی در مواقع اضطراری و احتیاج

شدید، لازم است. به ویژه امروزه این احتیاج خیلی شدیدتر است. دنیا احتیاج به کسانی دارد که مثل دانیال «خوراک لذیذ» نخورند و برای جان‌های گمشده دعا کنند. این چنین روزه‌های محدود و معین در این مورد کار بسیار صحیح و منطقی است. یک مورد دیگر نیز که روزه را واجب می‌سازد، امراض و بدبختی‌های مردم است.

شیطان بعضی‌ها را چنان بدبخت و زمین‌گیر کرده که حتی قدرت جسمی و مالی ندارند که خود را به کلیسا برسانند تا برایشان دعا شود. آنها به قدری بدبخت هستند که حتی فکر نمی‌کنند می‌شود از راه ایمان به خوشبختی رسید. آیا فکر نمی‌کنید روش متی ۱۷: ۲۱ در این مورد نیز کارگر واقع شود؟ یک مورد جالب درباره روزه طولانی را می‌توان در اعمال رسولان ۲۷: ۳۳ مشاهده کرد. در اینجا ملاحان کشتی را که با پولس مسافرت می‌کردند می‌بینیم که دو هفته روزه بودند تا راه فراری از طوفان پیدا کنند. و جالب اینجا است که روزه آنها به علت ناطاعتی از خدا بود (۲۷: ۲۱). البته پولس هم با آنها روزه گرفته بود. در کتاب مقدس آیه‌ای نمی‌یابیم که نشان دهد روزه طولانی یک قاعده کلی برای یک فرد یا گروهی از مسیحیان باشد، بلکه این یک امر استثنایی است مانند خاصی بودن بعضی چنانکه عیسی فرمود: «تمام خلق این کلام را نمی‌پذیرند مگر به کسانی که عطا شده است» (متی ۱۹: ۱۰-۱۲). از طرف دیگر اشخاصی نیز بوده‌اند که از روزه طولانی برکت بسیار یافته‌اند. پس بگذرید هر شخص مطابق صلاحدید و احتیاج خود روزه بگیرد.

نقش دارو و پزشک

نظر به اینکه این کتاب درباره مشکلات و مسایلی است که ایماندار درمورد مرض و مرگ دارد طبیعتاً موضوع دارو و پزشک و رابطه آنها با این مسایل نیز پیش می‌آید. در اینجا لازم نیست به بحث طولانی پیرامون این موضوع بپردازیم، ولی اعلام می‌داریم که کسانی که با پزشکان مخالفت می‌کنند کار بسیار اشتباهی مرتکب می‌شوند. ماهیت بدن ما ایجاب می‌کند که متخصصی باشد تا به مردم یاد دهند که چگونه از بدن خود مراقبت به عمل آورند. چه کسی می‌تواند ادعا کند که متخصص مامایی هنگام تولد نوزاد کار مفید و موثری انجام نمی‌دهد؟ زندگی شهری بدون وجود پزشکان بسیار دشوار خواهد بود. پزشکانی که راهنمایی‌های لازم بهداشتی به مردم می‌دهند، قابل ستایش هستند. حتی بعد از وعده شفای الهی به قوم بنی‌اسرائیل، خداوند دستورات بهداشتی به قوم داد.

اکثر کوشش‌های پزشکان صرف پیشگیری امراض و سرایت آن به دیگران می‌شود. کتاب مقدس به ما یاد می‌دهد که از مریضان مراقبت کنیم. سامری نیکو به خاطر بستن زخم و ریختن روغن روی آن و بردن او به جایی برای درمان مورد ستایش قرار گرفت. اشعیا برای معالجه حزقیال به او گفت که قرصی از انجیر بگیرد و آن را بر دمل بگذارد (اشعیا ۳۸: ۲۱). البته قرص انجیر نبود که حزقیال را شفا داد، ولی باعث شد چرک دمل کشیده شود. بعضی‌ها که افتخار می‌کنند که هرگز پیش پزشک نمی‌روند، برای دندان‌های خود همیشه یک پایشان در مطب دندانپزشک است. گرچه رفتن به پزشک کار بسیار منطقی و درستی است، ولی نباید امید و توکل ما به پزشک باشد. او می‌تواند استخوان شکسته‌ای را درمان کند، دندان فاسدی را پر کند، ولی اینها شفای واقعی نیست. وقتی یک ایماندار به مرضی مبتلا می‌شود باید به پزشک بزرگ رجوع کند. اگر مرضش به علت تنبیه است باید علت آن را جستجو کرده آن را از سر راهش بردارد، نه اینکه با مراجعه به جراح و دارو سعی کند صدای خدا را که می‌خواهد با او صحبت کند، خاموش سازد. متأسفانه ایمانداران بسیاری بوده‌اند که بر جسم توکل نموده‌اند، ولی در آخر شکست خورده‌اند. آسا پادشاه یهودا وقتی در تنگی بود به خدا توکل نمود، ولی هنگامی که در رفاه و سلامت بود از خداوند برگشت. بعد وقتی به بستر بیماری افتاد به جای اینکه از خدا شفا بخواهد، به اطبا مراجعه کرد و مرد:

«و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پای‌های او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست، بلکه از طبیبان. پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت» (دوم تواریخ ۱۶: ۱۲-۱۳). آیا ایمانداری که به خدا توکل دارد باید برای شفای خود دارو استعمال کند؟ هیچ کس نمی‌تواند به این سؤال جواب دهد و نباید جواب دهد به جز خود شخص. استعمال نکردن دارو شفای ایماندار را تضمین نمی‌کند. ایمانی که در قلب شخص است باعث شفای او می‌شود. شخص شفا یافته نیازی به دارو ندارد. استعمال هیچ دارویی نتیجه قطعی ندارد. برخی اشخاص نسبت به دارو حساسیت زیادی دارند. در عهد جدید سرگذشت زنی را می‌خوانیم که بیمار بود و پیش عیسی آمد. او «تمام مایملک خود را صرف اطبا نموده و هیچ کس نمی‌توانست او را شفا دهد» (لوقا ۸: ۴۳). منظور سرزنش اطبا نیست، چون آنها تمام کوشش خود را به عمل آورده

بودند، ولی کسی نتوانست او را شفا دهد، جز عیسی. وقتی آن زن به لباس او دست زد، شفا یافت.

تشخیص بدن مسیح

اکنون که به پایان مطلب خود می‌رسیم، لازم است نکته‌ای را متذکر شویم که ممکن است به آن توجه نشده باشد. پولس به کسانی که در طلب شفا بودند گفت: «هر شخص خود را امتحان کند». تا بتواند بدن خداوند را تشخیص دهد و جزو کسانی نباشد که «ضعیف و مریض هستند»، ولی نباید فکر کنیم که چون تمام این کارهای خوب را انجام داده‌ایم مستحق شفا هستیم. همانطور که یک گناهکار نمی‌تواند با کارهای خوب خود نجات یابد، هم چنین نیز یک بیمار با اعمال نیکش نمی‌تواند شفا پیدا کند. آنچه یک گناهکار باید بکند این است که از گناهش برگردد و الا نمی‌تواند منتظر نجات باشد، بازگشت او از گناه باعث می‌شود فیض خدا در مورد او به کار افتد. به همین طریق نیز وقتی شخص بیمار سعی می‌کند اشتباهات و گناهان خود را ترک گوید باید این را در نظر داشته باشد که ترک گفتن گناهان نیست که او را شفا می‌دهد، بلکه فیض خدا که توسط کفاره مسیح میسر شده: «همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید گویند که غلامان بی‌منفعت هستیم، زیرا که آن چه بر ما واجب بود بجا آوردیم» (لوقا ۱۷: ۱۰).

حقیقت این است که «تمییز دادن بدن خداوند» یک عمل ایمان است. ما قادر نیستیم بدن نامریی خداوند را ببینیم. ما مسیح را با چشمان طبیعی خود نمی‌بینیم، ولی او در آسمان منتظر بازگشت پر جلال خود به سر می‌برد. تنها چیزی که این چشمان طبیعی می‌بینند خواهران و برادران ناکاملی هستند که بدن او را تشکیل می‌دهند. با چشمان ایمان است که مشاهده می‌کنیم بدن خود ما عضوی است از «بدن مسیح». برادران و خواهران ما نیز اعضای آن بدن هستند. با ایمان است که ما بدن خداوند را تمییز می‌دهیم. رمز زندگی مسیحی در قدرتی است که خدا در روح خود قرار داده تا بر حوادث، شرارت‌ها، بدبختی‌ها و مرض‌ها مسلط شود. خدا در اصل انسان را به صورت خویش آفرید و او را بر تمام زمین مسلط گردانید. این مایه خجالت است که می‌بینیم ایمانداران مانند شمشون در حضور دشمن خود در زندان درد و مرض مشغول آسیاب کردن هستند.

ایماندار باید بداند که او فرزند خداست و شیطان در زندگی او هیچ قدرت و نقشی ندارد. بدن او عضو بدن مسیح است. بگذار او این حقیقت را تشخیص دهد و خود را از هر نوع استیلای شیطانی برهاند. دارویی که باید شخص مریض استعمال کند این است. او باید مزمور ۹۱ را بخواند و بخواند تا معنی آن را کاملاً در خود جذب کند. نه از وبایی که در تاریکی می‌خرامد و نه از طاعونی که در وقت ظهر فساد می‌کند خواهد ترسید. ده هزار نفر به دست راست او می‌افتند، ولی نزد او نمی‌رسند. چرا؟ زیرا او در اراده خدا ساکن است. فرشتگان خدا او را احاطه می‌کنند تا پایش به سنگی نخورد. او نیرومندتر از دشمنانش است نه به خاطر اینکه زور او بیشتر است، بلکه چون اعمادش بر خداوند است. در این هیچ شک نیست که اراده خدا برای مسیحیان این است که آنها بدن سالمی داشته باشند تا بتوانند خداوند را در تمام ایام عمر خویش خدمت نمایند. به راستی هیچ کلامی زیباتر از گفتار خود خداوند نیست که در همان ابتدا در مورد سلامتی و تندرستی قوم خود به آنها فرمود: «یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد» (خروج ۲۳: ۲۵).